نورهان

خلـیلی

اسد ۱۳۲۶ شمسی

مطبعه معارف

45

این مجموعه ، خطا به ایست که استا د خلیلی پس

از با ز گشت ازمسا فرت ایر ان درجو زای

۱۳۳۶ د ر تا لار ر یا ست مطبو عات د ر محضر

جم غفیر ی ایراد نمو ده ا ست







به پیشگاه اعلیحضرت المتوکل علی الله بندهٔ خدا محمد ظاهر شاه

پادشها کشور افغان تراست — مسند شیران و دلیران تراست

بین که در اکلیل تو هر گوهری — یاد دهد از شه نام آوری

یاد دهد یک گهر ارجمند — از شه سنجری و درفش بلند

یاد دهد آن گهر دیگرش — خنجر یعقوب و عمرو زرش

میکند آن گوهر دیگر عیان — دورهٔ شاهنشه گیتی ستان

غزنه و محمود شه شیرگیر — بت شکن و قلعه گشای و دلیر

این دگر از دولت فیروزکوه — یاد دهد از همه فر و شکوه

گوهر دیگر که همه فرهیبت — لعل گرانمایهٔ احمد شهیست

تو دو گهر بر همه افزوده ئی — نادره کاریست که بنموده ئی

یک گهر آنست که عنوان تو — (بنده) بخوانند به فرمان تو

پادشهی بندگی کبریاست — بندهٔ وی خواجهٔ هر دو سراست

خوش بود آن تاج که مالد بخاک — شاه، بدرگاه خداوند پاک

گوهر دیگر که فزودی بر آن — رحم تو ای شاه بود بی گمان

رحم بود زیور مردان حق
اسلحهٔ راهنوردان حق

لراقمه

بسم الله الرحمن الرحیم

در اواخر دلو سال ۱۳۳۵ خورشیدی بدعوت دوستانه جناب آقای دوکتور مهران وزیر فرهنگ دولت ایران با هوا پیما بسرزمین همسایه وهم کیش ما ایران رهنورد شدم تا از مشاهده آثار علمی وادبی آن سرزمین شعرپرور دیدار کنم ، از کشور عنصری و فرخی از خانقاه سنائی و مولوی از خلوتکده خواجه انصاری و ابراهیم ادهم از قلمرو خوشحال خان وشیدا از خانه رحمن وحمید از دبستان ظهیر وجامی به گلستان سعدی وحافظ به خانقاه بسطامی وشمس به ادبگاه صایب و خاقانی شوم .

از دیدار مردمی که از دور به آثار و افکار آن ها آشنا بودم از نزدیک برخوردار شوم چون مسافرت من از هرگونه شوایب سیاست پاک ومنزه بود با آنکه زمین سرد وفضا دستخوش سورت برد بود وبه گفته شاعر :

هوا سرد وخرگاه خورشید گرم
زمین سخت وبالین جمشید نرم

مرغ دل به سرگرمی بهار معنی پرزدن آغاز کرد ساعت ۱۱ روز جمعه از فرودگاه کابل پرواز کردم .

شب در جوار آرامگاه شاهنشاه بزرگ وطن لوی احمد شاه بابا در قندهار بسر بردم .

بامداد تا دیده را از خواب کشودم و بی سر انجامی های خود را انجام دادم هواپیما به پرواز افتاده بود . بیاد این بیت های بیدل افتادم

درای قافله صبح میدهد آواز
که ای ستمزده رفتیم ما تو هم برخیز
درین زیانکده نومید خفته ئی بیدل
بآرزوی دلت میدهم قسم برخیز

چون بمیدان رسیدم هواپیما را بدون مشورت من باز گردانیده بودند . با نفعال گران جانی و معذرت از همراهان قاصد سر زمین دل نشین ایران شدم .

وقفه اول درشهر زاهدان اتفاق افتاد باد سرد به سختی می وزید با خود گفتم .

ما را نگه شاعر شیراز تمناست
افسوس که افتاد بزاهد سرو کارم

پس از توقف مختصر در زاهدان ساعتی نیز در اصفهان فرود آمدیم فروغ خورشید گنبدهای فیروزه فام

آ ن شهر تا ر یخی را د ر آ غوش کشیده بو د ا ز ا صفهان
بیاد صا یب وا ز صا یب بیا د چکا مه شیوا ی ا و و ا ز ا ن
چکا مه بیا د کعبه آ ما ن خو د (کا بل) ا فتا د م .

طر فه حا لیست کز ین آ تش سوزا ن دا رم
د و ر تر میروم وبیشترم می سوزد

شا مگا ها ن د رمیدا ن مهر آ با د بزمین نشستم شکر
کرد م که با ز با خا کیا ن پیو ستم .

فر صت آ وا ر گی هم یک د وگرد ش بیش نیست
تا بکی دا رد چو سنگت د ر فلا خن ز ند گی

استقبال :

درفرو د گاه نخست نگاهم به پرچم سه رنگ افغانی افتاد که بربال
موترسفیرکبیرما جلالتما ب محمد عمر خان دراهتزاز بود .
ا ز دیدا ر آ ن مظهر عز و ا فتخار وآن آ یت شکو ه و جلا ل
که هستی ما مر هو ن سربلند ی آ نست خدا را ثنا گفتم
نما یند گا ن وزا رت خا رجیه ، دانشگا ه تهران د رمهرآ با د
با گرمی ومهربا نی فرا وا ن پذ یرا ئی نمود ند . سفیرکبیرما و
ا فغا نا ن مقیم تهر ا ن د ر ا ینجا آ مد ه بود ند . د رمیا ن
ا ین جمع یکی جنا ب د کتوربیانی بو د که ازفضلا و دا نشمندان
ا یرا ن می با شد و د رتا ریخ خطا طا ن د وره ا سلا می آ یتی

بشما رمیرود سفری نیزد را فغا نستا ن نموده واکنون رئیس کتبخا نه سلطنی د رتهرا ن ا ست .

معلوم شد وزارت فرهنگ این مرد فاضل ومحقق را مهماندا ربنده تعیین نموده بود . عکا سان د ستگا ها ی خود را بکا را فگند ند وا زشما یل ما صورت ها برد ا شتند . خیر مقدم ها گفته شد وسخنا ن دوستا نه مبا د له گرد ید .

نما یند گا ن وزارت خارجیه ووزارت فرهنگ ودانشگاه همه مقا م ریاست دا شتند بنده و سفیر کبیر ما وجنا ب دکتور بیا نی د ریک موترو د یگران بموتر های د یگر بخیا با ن جمشید بهوتل جم وا رد شد یم . این هوتل ازهوتل ها ی معتبر تهرا نست ـ شا م شده بود هوا سرد می نمود ا ما نه به سرد ی کا بل . هنو ز خا نه گوش من از ا موا ج آوا زها ی هوا پیما آرام‌نشده وپیا له چا ی صرف نگرد یده بود که برنا مه ا قا مت مرا بر وی‌میزم گذا شتند دیدم ا زکما ل اعزاز ومهربا نی‌مجال فرا غی بمن نگزاشته ا ند دم فرو بستم وآن زنجیرا حترا م ر ا با نبسا ط پذ یرفتم وباخود گفتم مهما نا زآ نمیز بانست بنا چا ربا ید ا زخلوت بجلوت‌گرا ئید ود ید ا ردوستا نرا‌برزوا یای‌انزوا برتری‌داد



ښاغلی سردار محمد داؤد صدر اعظم

مرد بزرگیکه با سیاست و تدبیر وی موقف افغانستان در نگاه ملل

جهان عالی تر گردیده است

آن دل که مرا دادی در خلوت انجم به

اما چکنم کارم با انجمن افتاده

(اقبال)

فردا شد وبرای اولین بارنگاه من بصبح تهران افتاد ابرها
شگافته وسپیده دمیده وروز خندان شده بود بیاری دست
برپا شدم هنوز درد در انگشتان پا احساس می‌شد فریضه بامداد
را ادا کردم از پنجره هوتل به نظاره جمال افق پرداختم.
کوه بلندی که تهران را در دامن گرفته از برف پوشیده
بود دیدم هنوز دیو سپید دماوند پای دربند است خود
سیمینش را از سر برنداشته و بند آهن از کمر نکشوده اما
صدای ستایشگر وی خاموش گردیده سرانگشت سخن
سرایش در هم شکسته بهار در شکنج لیل ونهار ناپدید گشته
و دیو دماوند برجای خویش استوار است.

رجال فزالوا والجبال جبال

(وفخر رازی)

قصور سلطنتی: پس از صرف صبحانه موتری که برای من از جانب جناب دکتور مهران معین
شده بود درسید و با میزبان مهربان دکتور ربیانی رهسپار کاخ
سلطنتی شدیم خیابانها از دانش آموزان و کارمندان مملو
بود مردان و زنان پیاده وسوار بمراکز خود می‌شتافتند.
در کاخ سلطنتی گشوده و دربانان ایستاده و با آئین

نظا م بما سلا م دا دند در میز سلطنتی به کتا ب پا دشا هی
نا م خود را برسم ا حترام نگا شتیم و تعظیم نمودیم وبدعای
پا دشا هیکه عظمت ا یرا ن رهین توجه و تر بیت آ ن
ا ست پردا ختیم .

ازقصر سلطنت به آ رامگاه اعلیحضرت رضا شاه فقید که
زرگی ایران نوین راثمر خدمات آن پادشاه بزرگ میدانند رهسپار
شدیم آرامگاه درجوار تربت سید عبد العظیم بنا یافته که
از احفاد حضرت پیغمبر می باشد و مردم آن نو باوه بوستا ن فقر
را شاه می خوانند.

متولی آرامگاه بگرمی پذیرائی نمود وبه هدیه یک نسخه
قرآن کریم مطبوع مرا سرافراز گردانید .

درپا ی آرامگاه ایستادم وپس ازخواندن فاتحه واخلا ص
حمایل گل گذاشتم و این بیت را خواندم :

عبرت اند وز ازین جا که مهین درگاهست
مهد تسلیم و رضا خا نه شاهنشاه هست

پس از زیارت آرامگاه شهر یار فقید بشهر باز گشتم وتعمداز یارت
آستان حضرت عبدالعظیم را بروز دیگر گذاشتم وآن سعادت
را چند روز بعد مستقیما دریافتم ازکثرت زایران بوسیدن آن
آستان به مشکل دست داد ۰

خشت زیر سرو برتارك هفت اختر پای
دست قدرت نگر ومنصب صاحب جاهی

بزیارت منسوبه امام زاده یحیی بن زید که در سرراه شاه عبد العظیم است وبنای مفصلی بران تعمیر گردیده نیز شرفیاب گردیدم وآقای عباس نام آور مدیر آن بقعه مطهر احترام ومحبت شایان بامانمود وچند کتاب نیز هدیه داد . مزاری بنام این امام درجوز جانان ما موجود است .

جناب دکتور اقبال: درهمان روز دوم بخدمت جناب دکتور اقبال رسیدم که هم رئیس دانشگاه بودند وهم وزیر دربار واز شخصیت های مهم وبارز دولت ایران شمرده میشوند واکنون دران دولت رئیس الوزرا هستند . جناب ایشان را در دفتر کارشان دروزارت دربار دیدار نمودم درکمال مهربانی وصمیمیت پیش آمدند ودقایقی چند صحبت های مادر مورد علایق فرهنگی بین افغانستان و ایران بپایان رسید .

جناب دکتور مهران : سپس بوزارت معارف رفتم وبه ملاقات جناب دکتور محمود مهران وزیر معارف رسیدم این مرد دانشمند ومتواضع و نجیب با نهایت محبت و دوستی بنده را پذیرائی نمودند ودر مورد

لزوم ارتباط علمی وادبی بین مملکتین به تفصیل حرف زدند و درباره رفاهیت ومسرت من درهنگام توقفم به ایر اناظها ر هرگونه لطف و مهربانی نمودند.ـ با معاون وزارت فرهنگ نیز درهمان روز اتفاق ملاقات افتادمن درنگاه اول ایشان‌را شناختم زیرا قبلاً درپاریس نیز آن ها را دیده بودم. جناب دکتور لطف علی صورتگرکه از علما ودانشمندان وشاعران بنام ایرانند در وزارت فرهنگ آمده چشم برراه من بودند دیدار این شاعر شوریده وآزادمنش وصحبت های بی تکلف ومستانه وی مرا بی اختیار بخود جلب نمود .

شاعری وشیدائی ، مهر ومحبت دربارقه نگاه ، درلبهای خندان درسیمای ملیح ودرسخنان لطیف او یکایک مشاهده میشد. دست افشان وپا کوبان سخن می گفت وشعر میخواند از حرکات جذاب وفریبای وی بوی حافظ می آمد بقول همو طنش شوخی ها شیرینی ها وشهرآشوبی ها داشت ساعتی از صحبت وی برخوردار شدم وباهم پیمان بستیم شیراز یک جا برویم و خانه حافظ را برهبری وی سراغ کنیم اما روزگار نگذاشت زمانه وی را مشغول گردانید ومرا از همراهی وی محروم .

دعوت معارفه : روز دیگر جناب دوکتور مهران در تالار موزه ایران باستان اغلب او ستادان و سخنوران و مشاهیر تهران را دعوت نمود تا مرا بایشان و آنها را بمن بشناسانند اغلب بزرگان و دانشمندان که آثار ایشان را خوانده و نام شانرا شنیده بودم در این انجمن حضور داشتند جناب وزیر معارف از بنده پذیرائی نمودند و وظیفه معرفی را بعهده بزرگواری خود گرفته بودند جناب دوکتور اقبال نیز در این محفل حضور داشتند مجلس سه ساعت بدرازا کشید دانشمندان سرزمین سعدی قاصد ملک سنائی را حلقه وار درمیان گرفته بودند آن یکی آینه در بغل داشت و به آهنگ حجازی سخن می‌گفت دیگری از روزگار سیاه حرف میزد یکی فتنه میکرد و جادو در کار مینمود دیکی متاع دل را بیغما میبرد این صاحب سخن بود و آن ناخدای محیط ادب از شمس و شفق افسانه ها داشتند نای عشق بنوا در آمده بود .

اگر آنها از گلستان حکایتی می‌خواندند من از حدیقه سخن درمیان می‌آوردم سخنان ماهمه پیرامون بوستان و بهارستان سخن بود . در خم یک کوچه نشسته از هفت شهر عشق سخن می‌راندیم .

ای که شنیدی صفت روم و چین	خیز و بیا ملک سنائی ببین
پای نه و چرخ بزیر قدم	دست نه و ملک بزیر نگین

انجمن ادبی :

در تهران آئین است که انجمنهای ادبی و علمی بپا میدارند دانشمندان و شب ها انجمن میکنند و در مباحث علمی تأمل می نمایند یکی از این انجمن ها در منزل شخصی شاعر گران مایه و چکامه سرای بلند پایه تهران آقای (ناصح) بر پا میشود این آقای ناصح عالم و دانشمند و شاعراست و موهای سفیدش ظاهراً دلالت بر سالخوردگی و پخته کاریش می نماید در تاریخ و فلسفه دست دارد و کتاب زیدری را از تازی بلیغ بفارسی فصیح درآورده دارای نشان اول فرهنگ می باشد

شامی در منزل آقای ناصح بنده را دعوت دادند و اغلب شعرا در این جا حضور داشتند جناب مشکوت که از علمای بزرگ ایران میباشند هم در آن جا بودند دوست مکرم ماجناب سناتور ثابتی نیز در آن انجمن از شعرای بلند پایه حساب بودند و در صدر جا داشتند .

خانه ناصح آشیانه ارباب ذوق بود .

نه از شور حوادث ماجرائی
نه ز آشوب جهان صوت و صدائی

مرا نیز در صدر نشانیدند و بصفت مهمان پذیرائی کردند



در دعوت وزارت فرهنگ، جناب دکتور اقبال ـ جناب دشتی ـ دکتور علی اکبر سیاسی

نخست جناب ناصح قصیده خود را که در خیر مقدم برای این جانب تهیه کرده بود قرائت کرد و آنگاه بنده را بیاران معرفی نمود من نیز بپاخاسته سخنانی چند گفتم و از ورود در آن انجمن ذوق و حال اظهار مسرت نمودم و از جناب استاد ناصح و چکامه غرای ایشان سپاسگذاری کردم آنگاه منتخبات اشعارم را کشودند و شعری چند از آن دفتر پریشان خواندند و لب به آفرین کشودند. این محفل با صرف چای و میوه و شنیدن اشعار نغز و دلنشین بپایان رسید.

دانشکدهٔ معقول ومنقول: روزی مرا در دانشکده معقول و منقول بردند دل من در هوای زیارت جناب استاد بزرگوار بدیع الزمان فروزانفر رئیس این دانشکده می تپید زیرا سالها بود که شیفته آثار و تالیفات وی بودم و پایه تحقیق و تتبع وی در مورد حضرت مخدومنا و مولینا جلال الدین محمد بلخی رومی مرا آرزومند دیدار این استاد گرانمایه و بی‌همتای ایران گردانیده بود.

صبحگاهان در یکی از خیابان‌های مدرسه چشم من بدیدار وی روشن گردید بی‌اختیار همدیگر را در آغوش کشیدیم چشمان فرورفته و محاسن سفید ش از صفای باطنش حکایت

میکرد وشکستگیهایش بردرستی ها می نا زید . بد و ن مبا لغه مثنو ی را بیاد داشت ونردبان عشق را بدوش می کشید هر چه میگفت از مثنو ی و د یو ا ن مخد و م ما میگفت از نجد و یا را ن نجد حر ف میزد د رمدرسه ازسر دلبران حکا یت میکر د .

د رمعیت آن اوستاد بزگوار به تالارا جتماع معلما ن دانشکده رفتیم جمعی فراهم آمده ومنتظر بنده بودند دا نشمند متتبع مدرس رضوی نیز درآن میان بود این دانشمند کسی است که سال ها درمو رد حکیم ابوا لمجد مجد ود سنائی غز نوی زحمت کشیده وآ ثار جهان قیمت ما یه ا فتخا رغز نه را بطبع رسا نیده دوساعت کامل به بحث وتحقیق درموردمدرسه و کار های آن سپری شد.

هرروز به د یدن جا ها ئی که در ب نامه معین شده بو دبا جناب دکتو ربیانی می رفتم و به ملاقات های شخصی میپر داختم دانشگاه تهران ـ نمایشگاه هنرستان زیبا ـ نمایشگاه صنا یع ایران ـ مجلس سنا ـ کورسهای بی سوادی ـ موسسات شیر وخو رشید پرورشگاه اطفا ل ـ کتبخا نه سلطنتی ـ کتبخانه ملی ـ کبتخا نه دانشکده معقول و منقو ل ـ کتبخانه مجلس ـ کتبخانه مد رسه

سپه سالار- کتبخانه شخصی حاجی آقا ملك - موزیم طهران - قصر گلستان را به اجمال دیدم.

جناب آقای تقی زاده را که واقعاً ازعلماء ودانشمندان وشخصیت های ورزیده وکامل العیار ایران هستند درعمارت مجلس سنا ملاقات نمودم درباره ناصرخسرو علوی بلخی ومزار وی که دریمکان بدخشان است پرسشها کرد وهمچنین درمورد مردم نورستان پاسخ های مرا باشوق ومسرت می شنید

قم، اصفهان، شیراز: پس از یکهفته توقف در تهران نوبت سفر اصفهان وشیراز رسید من علاقه داشتم شهر قم رانیز تماشا کنم بنابراین از تهران تا اصفهان باموتر رفتم. قم که شهر آن آرامگاه حضرت معصومه وسرزمین آن محل نفت است یکصدو نود وهشت هزار جمعیت دارد از تهران تا قم یکصد وهشتاد میل فاصله است جاده که تهران را به قم وصل میکند یك قسمت اسفالت شده و بقیه هنوز اسفالت نگردیده.

آقای فرجاد تهرانی که از روسای وزارت فرهنگ میباشد ومرد بسیار مودب ونجیب است از طرف وزارت فرهنگ مهمان داربنده مقررشده بود پس ازنیم ساعت توقف درقم وزیارت حضرت معصومه که درکمال زیبائی و شکوه، سلاطین صفویه آنرا تعمیر نموده اند وخواندن فاتحه برمزار پر وین

اعتصامی شاعره شیوا بیان ایران جانب اصفهان بر اه افتادیم . نان چاشت را که از تهران تهیه کرده بودند در راه صرف نمودیم عصر با صفهان وارد شدیم از حسن تصادف هوا آفتا بی و جاده خشک بود هیچ مانع و مشکلی در راه واقع نشد رئیس فرهنگ شهر و آقا ی هنر فرو مدیر موزه از ما پذیرائی نمودند شب در یکی از هوتل های اصفهان طرح اقامت افگندم بامدادان شروع کردیم بدیدن آثار و مشاهد تاریخی این شهر مرکز استان دهم و دارای شش صد هزار جمعیت میباشد ویکی از مراکز صنایع ظریفه است که قرن های متمادی دران کار شده و اندیشه ذوقمندان ماهر و چیره دست ایران دران صرف گردیده .

مسجد جامع و مسجد شیخ لطف الله و صفه حضرت عمر رضی الله تعالی عنه عمارت چل ستون عمارت علی قاپو و چندین بنای دیگر که هریک نموداری از ذوق و سلیقه و مهارت اوستادان ایرانی میباشد و در این طول مدت و درقبال این همه حوادث و تحولات آنهارا محفوظ و آباد نگهداشته اند از بام تاشام مشغول دیدن این آثار و خواندن کتیبه ها بودیم . مدیر موزه اصفهان و آقای هنر فر که هر دو معرفت کامل از اخبار و آثار شهر زیبا یشان داشتند وقایع را به ماشرح و توضیح می نمودند

پل چل طاق وپل خواجو و منار جنبان را نیز دیدیم این منار جنبان که بر قبر یکی از مشایخ تعمیر شده از چیز های دید نیست(۱)

ساعت ۳ بعداز ظهر جناب ذو الفقاری استاندار اصفهان که مرد نجیب و مهمان نواز میباشدو شرف دیدار اعلیحضرت معظم همایونی پادشاه ماراداراو پاحاصل کرده بوداز ماپذیرائی گرم نمود صارم الدوله قاجاری پسر ظل السلطان را نیز درین میان دیدیم.

در اصفهان هر چه سعی کردم نتوانستم برمزار میرزا محمدعلی صایب اصفهانی برسم زیرا تربت آن شاعر بزرگوار درمیان یکی از باغهای شخصی میباشدو دروازه باغ در این هردو روز قفل بود دریکی از کوچه های اصفهان مزاری را بنام آرامگاه نظام الملک وزیر نامور سلجوقی بما معرفی کردند که هنگام حکومت ظل السلطان خراب گردیده و اکنون دولت ایران در صدد آبادی آنست.

پس از دوشب توقف در اصفهان با هوا پیما عازم شیراز شدم.

شیراز : در فرودگاه شیراز طیاره ما برزمین نشست آقای عدالت رئیس فرهنگ (دکتور بصیری) دکتورقربان و

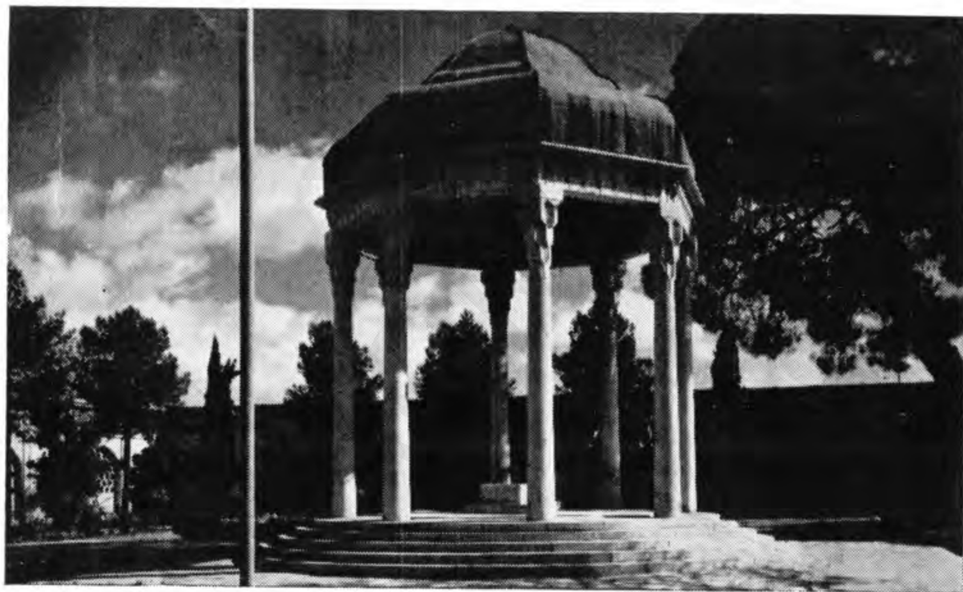
---

(۱) جلالتماب سید عبد اللهخان وزیر عدلیه میگویند که مینار دولت آباد درنزدیکی بلخ که از ابنیه دوره سلجوقیانست این خاصیت را دارد.

مدیر روزنامه پارس در فرودگاه با نتظار ما ایستاده بوندو از جانب فرزندان حافظ و سعدی بما خیر مقدم گفتند پس از مبادله تعارفات باموتر بهوتل پارك سعدی رفتیم .

این هوتل در میان باغ سرسبز در کنار تالاب بزرگی تعمیر شده ویکی ازهوتل های زیبا وپدرام میباشد از ین هوتل تا حافظیه هزارمتربیشتر مسافت نیست سروها ایستاده، نرگسها خندان، هوامعتدل ونسیم گوارا دروزیدن بود شیراز در دامن کوهی واقع شده ویکی ازشهرهای زیبای ایران بشمار می آید از شیراز تا تهران نهصد وچهارمیل است واین شهر مرکز استان نهم میباشد یکهزار وششصد فت از دریا ارتفاع دارد وجمعیت آن بچار صدهزار میر سد پس ازساعتی توقف در هوتل وصرف طعام چاشت وشستن سروتن درحمام مصفای آن برخلاف برنامه مقرره باوجود بودن موتر پیاده به تربت حافظ شتافتم.

آرامگاه حافظ درمیان باغ حافظیه قرار دارد نخست باید از یك زینه نهایت عریض با رتفاع چندپله بالارفت وبیك دالان طولانی که پایه های آنرا ازسنگ برآورده اند داخل شد واز آنجا بباغ وارد گردید این باغ یك ساحه مربع و وسیع را احتوا نموده یك طرف آن همین دالان است وسه طرف دیگر حجره ها و کتابخانه میباشد



آرامگاه خواجه حافظ در شیراز

د رهر یکث ا ز این حجر ه هاخا نواده‌های مشهور شیرازمد فو ن
شده ا ند و د وا را ند رون که ا بوا ب ا ین حجرا ت د رآ ن
کشود ه میشو د به کا شی ها ی نفیس تزئین شد ه صحن با غ
به‌سر و ، کا ج ،نارنج و نرگس آرایش‌یافته. آ رامگاه خوا جه
در یکٹ‌سکو ی کثیر الا ضلاع‌است که‌بر فراز آن‌بارتفا ع‌متناسب‌بر
ر وی‌پایه‌ها ی‌سنگٹ‌سفیدسایه بانی ا زسنگٹ درست کر د ه ا ند
و صند وق‌قبر حا فظ برر وی‌این‌سکو نها د ه شده د ر حواشی
دا خلی‌سا یبا ن ا ین غزل‌خوا جه را نوشته ا ند .

مژد ه وصل توکوکزسر جا ن برخیزم
طا یرقدسم وا زد ا م جها ن بر خیزم
بولا ی توکه گر بند ه خویشم خوا نی
ا ز سر خوا جگی کون ومکا ن برخیزم
برسرتربت من با می‌ومطرب بنشین
تا ببویت ز لحد ر قص کنا ن برخیزم
گرچه پیرم تو شبی‌تنگٹ‌د رآ غوشم گیر
تا سحرگه زکنا رتوجوا ن برخیز م
ا لی آ خره

د رسر روا ق ها ی ا طراف نیز اشعا رخواجه را با خطهای
ز یبا نگا شته ا ند با غ خلوت ،وفضا آ ر ا م وخوا جه بشکر

خواب عدم فرورفته بود. زیارت آرامگاه وی تاثیری
در من تولید نمود که خامه از بیان آن فرومانده به پیش
روی تربت پاکش ایستاده این کلمات را عرض نمودم
سلام بر تو و بر آرامگاه پاک تو
«الا ای طوطی گویای اسرار
مباد اخالیت شکر زمنقار»
«درت می بوسم و سر میکشم می
باب زندگانی برده ام پی»
گدای میکده شیخ مناجات
چراغ خانقه شمع خرابات
نمی گنجد درین گلشن صریرت
«ز بام عرش می آید صفیرت»
بزیرلب بمن داری سخن ها
به بلبل یاد دادی از چمن ها
رموز عشق و مستی باز گوئی
بما از ماه و اختر راز گوئی
ای آنکه سرود فرشتگانرا از کنگره های آسمان عشق

---

(۱) آنچه بین الهلالین میباشد از اشعار خود خواجه استفاده شده (خلیلی)

بگوش خاکیان فروخوانده ئی ودل های ما رابا رازهای آن جهان شناسا کرده ئی .

تو ای ستارد فروزان که ماه انجمن دل ها بودی بال افشان پای کوبان بادل شیدای خویش

آمدم تاوارهم از خویش واز دنیای خویش

تو همان مرغ گلشن رازی که بامداد و شام گلبانگ تو گوش جانرا نوازش میداد

آنانکه بصد زبان سخن میگفتند

آیا چه شنیدند که خاموش شدند

هنوز راه خرابات آب زده است ودرسرای مغان کشوده آب رکنابادازرفتار باز نایستاده چرابه گلگشت مصلی بر نمی آئی ؟

باد هامستانه میوزد ـ سروهاایستاده اندنرگس نگراناست بنشین که غباراندوه بر خیزد برخیز که باد آشوب بنشیند هنوزازروزنی که بران چشم دوخته بودی بانگ جرس بلند است ـ کاروانهای دردمندان بامید دیدار تو بشبگیر بر می خیزند هنوز سیه چشمان شیرازی و ترکان سمرقندی پیرامون آرامگاه تو پروانه وار میگردند هنوز برسینه فرزندان آدمی دل می تپد تادل می تپد تو برجائی هنوزدل خانه مهراست وپرورشگاه شعروشیدائی پس تا چراغ

شعرروشن است دل گو یند گان خا نه تست‌تو که ا کنو ن
بجهان جاو ید انی پیو سته ئی وپیوند از این جها ن گسسته ئی
وبا پرد کیا ن آرامگاه جان‌پیمان بسته ئی‌چه شو د باین ر هنورد
شهرخو دنگاهی‌افگنی‌ودر نهاداو‌آتش‌ز نی‌وکالای‌هردو جهانش
را درآب‌اندازی‌ازا ن آتش فروزان که پیوسته‌درکانون سینه
تو شعله می‌ز ند آتشی‌که از فروغ آن خانقاه دل وخانه آر زو
روشن است‌چه سوز ها که با ساز توپرورده نشده چه اندیشه‌ها
که ازتوآسما نی نگر دیده‌من نیز بگفته شا گر دهمدا نی‌تو :
دنبال اشک افتاده ام جو یم دل گمکر ده‌را

کز خون توان برداشت پی نخجیر پیکان خورده را

توکه برای‌خال‌هندوی، سمر قندو‌بخارارا می بخشو دی برای
دل مسلمانی چه خو ا هی بخشید من ازتو ترا می می جو یم
بنده‌عشقم واز هرد وجهان آزادم

رهبردل گمگشته من سرشک من است سرشکی‌که دردل
های‌شب بپای چراغ آرامگاه سنائی ریخته ام

شاید بحا لم بنگرد چشم خما رآلو ده ات

ساقی‌شود چون‌سر گران برخاک‌ریزدجام را

(لادری)

عصرآ ن روزبه تربت شیخ بز گوارحضرت سعد ی‌شر فیا ب

شدم منت خدای را عز و جل در آرامگاه‌او بازبود وگوئی :

هنوز آواز می‌آید که سعدی درگلستان‌است

گنبدی بس با شکوه وبلند برآرامگاه شیخ برافراشته‌وقطعات گلستان و بوستان وقصاید وطیبات رابرد رود یوار آن نگاشته‌اند .خلو تکده‌سعدی‌خالی‌ازاغیاربودبقول‌خودش :

مجلس‌ما دگرامروز به بستان ماند

عیش خلوت به تماشای کلستان ماند

چون تربت‌پاك سعدی‌ازشهر دورتراست‌متاسفانه بیش ازیک بارنتوانستم آن مشهد مقدس را زیارت کنم اما به تربت خواجه هر بامداد می‌رسیدم‌وازسپیده‌سحر تا طلوع خورشید درآن جا بسرمی‌بردم وسخنان‌دلکش‌او رامی‌خواندم‌وازفیض آن خلوت‌روحانی لذت‌ها می‌بردم.

روزی‌هم بغرض دیدن تخت جمشید وخرابه های‌داریوش رفتیم آقای‌علی‌سامی که‌از علماء ومتتبعان بزرگ‌شیراز اند در این سفربامن همراه بودند دیدن خرابه های‌تخت‌جمشید وآن درودیوار شکسته مرامتأثر کردانید بربی‌وفائی‌جهان وگذشت روزگارتاسف نمودم بیتی چنددرهمان‌جا انشاد کرده وبه‌دفتر خاطرات تخت‌جمشید نگاشتم بیت‌ها در ضمن خطابه می آید شبی آقای‌دکتورقربان دربار شگاه دانشکده ادبیات‌از بنده

دعوت نمودند وشبی هم آقای عدالت از طرف فرهنگیان مهمانی مجللی برپاداشتند یک شام هم در انجمن ادبی شیراز که در منزل آقای دکتور نورانی وصال تشکیل میشود رفتیم همیشه شعرای پاك نهاد شیراز در آنجا گرد آمده و خانه حافظ وسعدی را به شمع دانش خویش روشن نگه میدارند آقای وصال قصیده غرائی درمورد آمدن من به شیراز انشاد نموده بودند افتتاح انجمن را بان قصیده نمودند آقای دکتور رمژده که ازفضلای شیراز میباشد ودرباره حضرت خواجه ما پیر هرات زحمت کشیده وکتاب منازل را ترجمه کرده ومی خواهد بچاپ برساند مثنوی خود را دراین مورد خواندند.

آقای حشمت ودیگر شعرای شیراز که هر یک نموداری از ذوق وادب بودند مجلس را به اشعار شیوای خود گرم کردند بنده نیز از حسن استقبال ایشان وحظ روحانی که از این انجمن دست داد به اشباع سخن راندم وچند بیت از چکامه دوست دانشمندم آقای پژواك خواندم که مورد آفرین همگان گردید.

درشیراز بخدمت آقای صدرالدین محلاتی که از علمای بارز ومحقق این شهر واز شیفتگان وحدت اسلام میباشند وتالیفات عدیده دارند اتفاق صحبت افتاد وچند جلد از تالیفات خود

را به بنده هدیه دادند آقای علی سامی نیزا ین کار را کردند
آقای علی سامی درباره تخت جمشید کتب متعدد نوشته و سر
پرستی یکی از بنگاهای نشر اتی شیراز بعهده ایشان میباشد.
موزه شیراز و کتبخانه و دانشکده حقوق را به تفصیل دیدم.
مردم شیراز اهل ذوق و شعر دوست و مهمان نواز میباشند
شاعری و شیدائی از شور سخن ایشان پیداست می نازند که هموطن
حافظ و سعدی هستند خداوند لایزال وضع بی مثال شیراز را
از زوال نگهداشته و باد فتنه بر شمع فروزان آن نرسیده
جناب آقای رام آستاندار و آقای ریاحی سر لشکر شیر از دعوت
شب نشینی و عصریه دادند آقای رام سفری در افغانستان کرده
وکشور مارا دیده و یادگارهای نیکو از آن مسافرت دارد.
شاگردان دانشکده ادبیات با گرمی و محبت فراوان از من پذیرائی
نمودند.

باغ دلکشا و باغ آقای خلیلی را که از نزهتگاه های نفیس شیراز است
دیدیم در باغ دلکشا خانم لقاءالدوله که از بانوان محترم و نجیب و از
دودمان های اصیل شیراز ند بما دعوت چای دادند شنیدیم چند
روز بعد این باغ را با قصر آن به موزه شیراز هدیه
کردند چارشب در شیراز گذراندیم هنگام
وداع رياست فرهنگ شیراز یک جعبه خاتم کاراز

جانب .ا گرد ان فا کو لته ادبیات بمن مرحمت نمودند
در فرودگاه شیراز جناب عدالت جناب شرقی جناب بصیری
عالی سامی آقای وصال برای وداع تشریف آورده بودند
جدائی ازاین مردم دانشمند وپاك نهاد ودوری ازشهر
حافظ وسعدی مرا متأثر گردانیده بود آقای شرقی که خود
مرد معنوی ودارای ذوق عرفانی وسجاده تصوف میباشند
یك جلد دیوان مرحوم بهار را بمن ارمغان دادند از
فضا نیز درود خود را برتربت حضرت شاه چراغ ومزار
سعدی و حافظ نثار کردم وطیاره ما پس از یك توقف
مختصر در اصفهان درظرف دوساعت ما را به تهران آورد
با موتر وزارت فرهنك که درمیدان طیاره در انتظار من
بود یکسره بهوتل جم آمدم جناب سردار محمد یونس
خان نایب سفیر وجناب دکتور بیانی وآقای حاجی امیدوار
هراتی درهوتل ازمن پذیرائی کردند .
یك هفته دیگر به تهران توقف کردم وبقیه برنامه را تدارك
نمودم دراین هفته دعوت های شخصی آغاز گردید جناب
موید ثابتی جناب حجازی مطبع الدوله جناب آقای دشتی
آقای همایون صنعتی زاده جناب فاضل گرامی آقای دکتور شفق

دکتور عبیدی هر کدام بنوبت خود تفقد فراوان نموده و در منزل شخصی شان از اینجانب پذیرائی های گرم و دوستانه نمودند خاصه اوستاد بزرگوار فروزانفر و آقای ثابتی که مکرر این امر خیر را انجام دادند و از صحبت شان استفاده نمودم

سخن رانی :

بخواهش دوستان خواستم در حضور جمع سخن رانم و شرح ایام اقامتم را در ایران گزارش دهم و در مورد روابط دینی و تاریخی و علمی و ادبی افغانستان و ایران صحبت کنم جناب وزیر فرهنگ تالار موزهٔ ایران باستان را برای این کار مناسب یافتند و علاقه مندان را با کارت های رسمی از جانب خود دعوت نمودند بنده نیز یك مثنوی در حدود هشتاد بیت بر وزن یوسف و زلیخای جامی ساختم و نثری مشبع بر ان افزودم عصر همان روز جم غفیری از علاقمندان تشریف آوردند. نخست جناب اوستاد فروزانفر به کرسی خطابه جا گرفتند و این ناتوان را به حاضران معرفی کردند و در مورد روابط دینی و علمی و ادبی دو کشور چنانچه شایستهٔ مرد متبحر و متتبع و مومنی چون وی میباشد بفصاحت و بلاغتی که در خور مقام ایشانست سخن راندند و ملت ایران و افغان را دو برادر و در هر چیز برابر خواندند.

و برای سربلندی هر دو ملت وسعادت و تندرستی دو پادشاه جوان و علم دوست دعا کردند و بهبود اوضاع همهٔ ملل مسلمان جهان را از خداوند نیاز نمودند. خطابهٔ اوستاد با کف زدنهای ممتد بدرقه گردید قسمتی از خطابهٔ اوستاد درمجلهٔ آموزش ومجلهٔ یغما واخبار فرهنگی و روزنامهٔ کیهان وروزنامهٔ خراسان ودیگر جراید ومطبوعات ایران با خطابه کامل بنده یک جا نشر گردیده.

پس از خطابهٔ آن اوستاد بزرگوار بنده ارجای ایشان تکیه زده نخست ازمقام علمی اوستاد به تفصیل سخن رانده سپاسگزاری نمودم وآنگاه خطابه واشعارخودرا قرائت کردم خطابهٔ ناچیزاین ناتوان نیز با اظهار احساسات وکف زدن های حاضران پایان یافت و همگان بنده را در این مورد تبریک گفتند.

خطابهٔ بنده : روزی که پیام دوستانهٔ جناب جلالتمآب آقای دکتورمهران وزیر فرهنگ دولت ایران را در کابل بمن ابلاغ کردندمن آنرا پیام مهر بانی و آهنگ درای دوستی دانستم پنداشتم سعدی از بوستان و حافظ از آستان پیر مغان مرا صلامی زنند

در خلوتگاه خرقان و بسطام دعوتم می کنند و اسرار توحید را بگوشم فرا می خوانند ـ عطار و خیام مرا بشهر شان می طلبند. در آن روزها درد یارما ازدامن دره تا دل دریا و ازستیغ کوه تا سینهٔ صحرا بابرف پوشیده بود از سورت سرما بدن ها میلرزید و دست بپا نمی رسید اتفاقا بیمار بودم ودرکنج خلوت نشسته بودم در بروی خلق بسته و بدین بهانه ازمجمع مردمان بدرجسته و از دست ودهان این وآن رسته.

این ناتوان را عادت برآنست که هرگاه بیمار شوم یا به مصیبتی گرفتار گردم بدامن شعرمی آویزم و به عرفان پناه می برم و میگویم :-

کرشدم تا چند شور حق و باطل بشنوم

بشکند این سازها تا چیزی ازدل بشنوم

آنگاه گوش بحدیث دل می نهم ازدستبرد حادثه حدیقهٔ شاعر و عارف بزرگ غزنی سنائی میگریزم گاهی سوی گلستان می شوم به پیر مناجاتیان متوسل میگردم الهی الهی های سوزناك ویرا می شنوم به نوای نی مولوی جان می سپارم ودر

آتش آن گنبدانك ملكوتی دفتر اندیشه را پاك می سوزم ـ زیرا دیده باشید كه گاهی این خرد خرده بین ژرف نگر مایهٔ آزار میگردد و خار خاری در خاطر ما خستگان محنت كدهٔ خاك پدید می آرد.

خردمندان برمن خرده خواهند گرفت و پند ارمرا با معیار امروز عقل متناقض خواهند یافت ولی خانهٔ من نزد یك بلخ است درد یاریست كه زادگاه مولوی در آنست ـ مولوی میگفت

آزمودم عقل دوراندیش را

بعد ازاین دیوانه سازم خویش را

بیدل گوید :

برآن ستمزده بیدل زعالم اوهام

چه ظلم رفت كه مجنون نشد فلاطون شد

چكنیم دل ما را چنین آفریده اند در زمستان گلستان می جوئیم پیرانه سر جوانی می كنیم و از عقل بشعر می گریزیم و از آتش بآب پناه می بریم ـ امیدوارم بردل شیدای من بخشایش كنید كه نوازش دل مهمان صفت راستان و آئین جوانمردانست

چون پیام دوست مهربان جناب مستطاب دكتور مهران را گرفتم بدیوان خواجه تفاول كردم تابدانم كه لسان

الغیب چه میگوید آیا اکنون بایران روم یا سفر خود را به بهار باز گذارم آنجا که عقل ما درچارهٔ کاری متردد ماند تفاول بمثنوی مولینا و دیوان خواجه مایه تفنن ماست این مطلع پدیدار گردید :

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد

خواندن این مصراع حال مرا دگرگون کرد در دل من فروغ امیدی درخشیدن گرفت در تن خسته نیروی پدید آمد گفتم هم اکنون باید رفت و از وقت مستفید شد که:

دو اسپه محمل لیل و نهار می گذرد

بهوش باش که ایام کار میگذرد

شاید از آن درخت دوستی که از احقاب بی‌شمار در دلهای ما ریشه دوانیده و در اندیشه های ما برگ و شاخ گسترانیده کام دل ببار آید .

چه مبارك سفری و فرخنده سحری که زاد راه جز ذوق و شعر نباشد و آدمی با شهپر عشق پرواز کند نوای جرس دل پیش آهنگش باشد و خضر توفیق رهنمونیش کند ـ جمال اندیشه اش از نقاب مبهم سیاست بدر آمده باشد و هیچ کالای گزیده تر از متاع اخلاص و محبت در بارش نباشد .

مرغ دل من پر کشید اینك سه هفته است در این سر زمین دل نشین آشیان گرفته ام سفری هم با صفهان و شیراز نمودم.

هنگامی که من از هواپیما فرود آمدم پنداشتم در حلقهٔ برادران افغانی خود میباشم منتها با این تفاوت که از خیابان سنائی به خیابان سعدی قدم گذاشته ام از خانه برادری بخانهٔ برادری آمده ام و از زادگاه شید ا بسر زمین حافظ رسیده ام و چون برنامه اوقات مرا جناب دوست دیرین و فاضل من آقای دکتور بیانی بدست من گذاشتند دیدم برای آسایش و برخورداری های من نیکوترین ترتیبی اتخاذ کرده اند.

مهمان نوازی ها و پذیرائی های اوستادان و دوستان دانشمند - تجمل و شکوه تهران - دیدن کتبخانه ها وموزهٔ توانگر و بسیار زیبای ایران باستان - زیارت حافظ وسعدی در شیراز - دیدار شعرا ودانشمندان آن سامان ومشاهدهٔ آثار هنری در اصفهان - هریك دلبری ها داشتند دریغا کوتاهی فرصت و اشتغال باین همه پذیرائی ها وملاقات ها واتصال متوالی بحلقه های علمی و هنری

مرا مجال نداد چنانکه آرزو داشتم در فروشکوه تهران و وصف سرو روان و نرگس شهلای شیراز چکامهٔ انشاد کنم. و آنچه را که دوصد و اند سال پیش از این شاعر شیوا بیان تبریز میرزا محمدعلی صائب در وصف کابل سروده و داد سخن داده و بکمال مهر و مردمی نموده من آن رسم نیکو را زنده گردانم. و اگر طبع مرا یارای آن نباشد که سخنی بدان آراستگی و نغزی و شیوائی گویم باری بیتی چند بهم پیوندم که اگر در فصاحت از آن فرود تر باشد در اظهار احساسات و عواطف برابر افتد.

صایب وقتی در کابل آمده که بهار بود ابرهای آشفته وار غند می گریست و گلها می خندید و دامن کهسار کابل از ارغوان گلگون شده بود ـ بنفشه و سنبل خرمن خرمن، لاله و ریحان دامن دامن بود این‌ها همه نگاه شاعر بلند پایه را بخود جلب کرد و دلش را ربود سخنش را رنگین و نگاهش را خونین کرد چنانچه گوید.

خوشا عشرت‌سرای کابل و دامان کهسارش
که ناخن بر دل گل می زند مژگان هرخارش

خوشا وقتی که چشمم ازسوادش سرمه‌چین گردد
شوم چون عاشقان و عارفان ازجان گرفتارش

ز وصف لالهٔ او رنگ برروی سخن دارم
نگه را چهره خون سازم زسیر ارغوان زارش

چه موزون است یارب طاق ابروی پل مستان
خدا از چشم شور زاهدان بادا نگهدارش

حصار مار پیچش اژدهای گنج را ماند
که می ارزد بگنج شایگان هر خشت دیوارش

نماز صبح واجب میشود بر پاک دامان
سپیدی میکند چون درد دل شب یاسمن زارش

این چکامه بگمان من بیش از صد بیت است و می نمایاند شاعر تبریز تا کجا کابل را دوست داشته و در نظارهٔ بهارش دل ازدست داده ومبدئی را که درایران از آن الهام میگرفته شبهی آنرا درکشورما یافته وچوآن سوتوك قدم نهاده دیگر آن مبدأ را نیافته که طبع وی‌را بشور آرد وبا این همه زیبائی و روانی دروصف شهری چکامه ئی سراید .

طرفه این است که من باوطن اینکه هنوز بهار نیامده ولیل ونهار باعتدال نگرائیده آفتاب روزها درپرده ابرپوشیده است ولاله



جناب دکتور محمود مهران وزیر فرهنگ ایران بمهمان خود خیر مقدم میگوید .

وگل چهره از نقاب خاك نكشيده چنان محظوظ شده ام كه پندارم بهار است زيرا شهر شما بهاری از ازهار معانی دارد وگلستانی ازگلهای هنر- خانه دانشمندان است وكوی گويندگان وآشيان داستانسرايان وپرورشگاه صاحبدلان - اكنون شهر شما از اين جهت يعنی بجهت داشتن اين همه مردم دانشمند وصاحب ذوق وشاعر وعالم واوستاد . شايسته آنست كه پايتخت ملت اصيل وهنرمندی چون ايران باشد .

اين دسته مردمند كه چراغ هدايت فراه راه ملت خود ميگذارند و انديشه های مردم را پرورش ميدهند وجان های شان را مي نوازند وآئينه حقيقت را روشن ميگردانند- طلسم شوم دشمنی ونفاق را درهم می شكنند مردم را به برادری ودوستی دعوت می كنند واز اخلاق عاليه كه بشريت حقيقی تشنه آنست حمايت می نمايند . مردم را از تاريكی بروشنائی می كشانند اين اهتمام وعنايت خاص در تاسيس دانشكده ها وموسسات علمی اين سعه نظر ووسعت مشرب وتحقيقات علمی در دانشكده معقول ومنقول هر بيننده را مجبور ميكند كه بی اختيار لب بآفرين كشايد خاصه ما كه همسايه ودوست شما ميباشيم . هميشه بشادی شما شاد وبا ندوه شما اندوهگين شده ايم - ما دو برادری هستيم كه در كنار هم بسر می بريم اين احترام ومحبت در ميان

ما براساس محبت متقابلیست که ازقرنها باهمدیگر داشته‌ایم واکنون درسایه توجه دو پادشاه جوان دانشمند دوراندیش دادگر ودرفروغ اندیشه های مردم آگاه و بصیرد وکشور استوارترمیگردد.

نگهبانی و استواری این دوستی‌ها وعواطف متقابله وظیفه مردم خیراندیش موقع شناس هردوکشوراست خاصه‌ارباب مطبوعات ونویسندگان بزرگ که‌مظهر تجلیات وزبان منویات وترجمان احساسات دو ملتند.

امیدوارم به توفیق الهی همواره آئینه مهر وصفای این دوکشور اززنگار هرگونه کدورت زدوده باشد تا پرشعاع نور خورشید خدا گرددزیراهیچ گوهری ارزنده تروتابنده تراز گوهر فروزان محبت نیست.

درخرمن کاینات کردیم نگاه

یکدانه محبت است باقی همه کاه

اکنون که دول بزرگ مدعی‌هستند که برای امن و سلام کیتی خدمت می‌کنند وادعا دارند که میخواهند درمیان حلقه های بشری ایجاد دوستی نمایند ما وشما نیازمند باین تشریفات نمی‌باشیم میثاق برادری و دوستی میانه ماوشمااز آغاز آفرینش استوارشده است باین معنی که کشورهای ما پهلوی همدیگر

آفریده شده، محیط های طبیعی ما یک شکل و صورت دارد آفتاب در زمین های ما یک سان می تابد، بهار و زمستان ما در یک موسم اتفاق می افتد با آزادی و سر بلندی و حفظ مفاخر باستانی خود هر دو ملت بیک نهج عشق و دلبستگی داریم - حوادث بزرگ یک نوع ما را تهدید نموده وما نیز باترتیب های غیرمتفاوت و بامقاومت های ملی که درهردو ملت موجود است در مقابل آن قیام کرده ایم قرآن مهین کتاب آسمانی بر دلهای ما حکمرانی دارد - شکل و ساختمان دولتهای مایک نوع است - تالیفات و آثار علمی و آن مطبوعات شما که دوستی دو ملت را احترام می گذارند در کشور ما بخوبی استقبال میشود امید واریم آثار نویسندگان وشعرای ما مانند آقای سلجوقی ملک الشعراء بیتاب / آقای پژواک / جناب الفت جناب آقای صفا / بینوا / فکری / دوست عزیز ما گویای اعتمادی شایق / قاری زاده وابراهیم خلیل وامثال این ها که هریک آثار و تالیف و شعر دارند و ذکر نام همه موجب اطناب میشود در تهران برسد و مایه مشغولیت و التذاذ معنوی گردد.

گفتم بر آن بودم که شعری چند در این سر زمین ادب پرور هنرزا بسرایم . اما فرصت دست نداد این همه شنیدنی ها راه زبان را فروبست .

مرا که میرسد از غیب صد لطیفه شیرین

چو میرسم بد ها ن تو می شو د سخنم گم

ترسید م د رسرز مین حا فظ وسعد ی وخیا م گل به گلستا ن برم وزیره بکرما ن .

با وجو د این همه ا ند یشه و تشو یش که کمیت خا مه را عنا ن د ر می پیچید و بر آ تش طبعم آ ب میز د ـ د رد وروز اول تو انستم بیتی چند فراهم کنم ـ مثنوی کار را بر من آسان کر د .

د رود من بد ا نشمند ا یرا ن

بد انشمند شیرا ز وصفا ها ن

بد ا نشمند نیشا پور وتبریز

بد ا نشمند تون وطوس وترشیز

بتهرا ن شهر علم وما من ذ وق

زمین حسن وعشق وگلشن شوق

بشهر حا فظ وسعد ی وساما ن

با ستا د سخن مد فون شروا ن

بآ ن سا قی که مست با د ه وی

بآ ب زند گا نی میبر د پی

نمی گنجد د ر ا ین گلشن صفیر ش

زبا م عرش می آ ید صر یرش

رمو ز عشق و مستی با زگوید

بگوش ماه وا ختر راز گو ید

گد ا ی میکد ه پیرمنا جا ت

چرا غ خا نقه شمع خر ا با ت

بد ا نا ی حقیقت شیخ شیرا ز

که معنی می کند بر کلک و ی نا ز

د لش د ریا ی اسر ار ا لهی

ز با ن مفتا ح را زکبریا ئی

بشر را طیبا تش بو ستا ن ا ست

گلستا نش پرا زگلها ی جا نست

بمهد ا وستا د ا وستا د ا ن

خد یو خا مه و شمشیر و خفتا ن

سخن پیر ای غز نه شاعر طوس

فروغ جا م جم ا کلیل کاو س

بد ا ن شهر ی که آ نجا گشته مد فون

شفا بخش بشرا ز را ه قا نون (۱)

---

(۱) ا شا رتست به کتا ب ا شا را ت و قا نون بوعلی سینا .

پدربر آسمان بلخ طالع

ستاره بر سپهر سغد ساطع

چوخورشید ازگریبان سر کشیده

سحرگاهان بدامن آرمیده

یگانه خواجه ما پیر کامل

خداوند مناجات و منازل (۱)

اگر نه‌خرقه از خرقان گرفتی

چسان این فیض از فرقان گرفتی

بغزنه آنچه بوریحان بنا کرد

در این جا خواجه طوسی بپا کرد

نکرده درحدیقه گر کسی سیر

چه‌میداند رموز منطق الطیر

به تبریز آفتابی شد فروزان

که شد بلخ از فروغش پرتوافشان

چراغ عشق شد روشن از آن نور

حریم کعبه دل گشت معمور

---

(۱) اشارتست بخواجه انصاری صاحب‌مناجات‌نامه و منازل السائرین که مریدشیخ ابوالحسن خرقانی بود.

بنا ی مو لو ی سو ز نهان د ا د

بد ستش نرد با ن آسما ن دا د

پیمبر نیست اما دا ر دا عجا ز

که از با م فلک گو ید بما را ز

خرو ش زند ه رود و شعر ر نگین

چوخوشحا ل است و دریا ی اباسین

ا گرفر سخن چو ن آ سما نست

به تیغ و خا مه خو شحا ل خا نست

به شعر حا فظ آن شوری که پید است

د ر آ ن ا ند یشه شید اهو یدا ست

نه بسطا مت که بستا ن جها نست

گلش محفوظ از باد خز ان است

بشهر ی کا ند را ن آهنگر نفس

به پتک خشم کو بدبر سر نفس (۲)

---

(۲) ا شا رت ا ست به سلطا ن با یزید بسطا می که در بسطا م مد فون ا ست و خود گو ید بسطا م گلزار یست که گل آن از خزان محفوظ است و گفته ا ست من آ هنگر نفس میبا شم .

حسینی گر نکردی پرسش آغاز
نه خندیدی گلی بر گلشن راز (۳)
حوادث شد گره مانند یک مشت
یکی را کوفت سینه وان دگر پشت
جهانگیران یونانی چه کردند
بغیرا ز ظلم وویرانی چه کردند
سواران خدا نا ترس تاتار
همه تهذیب سوز وآدم خوار
بسان شعله های تند سرکش
بخشک وترد را فگندند آتش
چو رایات مغل گردید وارون
شد اوضاع فلک یکسر دگرگون
جهان تقسیم شد بین دو نیرو
بظاهر طالبان صلح هردو
میان این دو ما پامال گشتیم
«لگدکوب خردجال گشتیم»
ترا بازو شکستند ومرا دست
مرا غافل گرفتند وترا مست

---

(۳) اشارت است به گلشن راز که در پاسخ سوالات امیر حسینی سادات غوری منظوم شده .

هنوز آن شعله ها بر آسما نست

غبا رما بگرد ون پر فشا نست

هنوز آن فتنه جو یا ن د رکمینند

هزاران فتنه د رهر آستینند

هنوز این سبز چشما ن سیه کا ر

ا زاین می سرخ میخوا هند رخسا ر

د وعنوا نیم د رتا ریخ خا ور

بهمد یگر مقا رن چون برا د ر

دوآهنگیم ازیک پرده پیدا

دوباز وییم بریک تن هو یدا

دو همراز شبستان وجود یم

دوهمدرس دبستا ن شهود یم

دو همسایه دوهم مشرب دوهم خو

د وصف بنها ده روی دل بیک سو

زتکبیری بحق تسلیم کرده

زلای ما سوی تحر یم کر ده

مرا بخت هما یون یاو ری کرد

به تهران مهر مهران رهبری کر د

در این گلشن که ابرش ذوق باراست

زمینش پرورشگاه بهار است

نسیم اینجا به آهنگ حجازی

کند در پرده دل نغمه سازی

در این جافکر شاعر آسما نیست

سخن ها گوهران جاودانی است

نباشد آسمان ذوق گر این

چه باشد این شفق این مهر و پروین

طرب میبارد این جا از در و بام

هنر میروید از آغاز و انجام

«هنوز انگشت سعدی در فشانست

صدای وی بلند از بوستان است»

«هنوز آن طوطی گویای اسرار

نگشته خالیش شکر زمنقار»

هنوز از مهد صاحب دولت طوس

دمد بانگ سوار و نعره کوس

گیاه مهر می روید دراین راغ
نسیم عشق می‌آید ازا ین باغ
نه‌تنها نرگس این جامست روید
که خارش هم قدح بر دست روید
جهان علم وعرفا نست این جا
چرا غ فیض تا با نست ا ینجا
در این محفل که اهل وجد و حالند
همه روشند ل و صا حب‌کما لند
ندار م قصه شا یا ن محفل
که‌با شد ترجمان زاری دل
درای کاروان ا شکٔ وآ هم
پی دل می‌روم گم کرده راهم
دل من قاصد ملکٔ سنا ئیست
سفیرسرزمین آشنا ئی ا ست
ادب پرورده دا مان کهسا ر
که خا کش جای گل‌عشق آور دبار
مزارشوروستی وجو ا نی
کتاب درد ها ی‌ز ند گا نی
برسم باستا ن گفتم سرودی
بیاد رفتگان گفتم در ودی

چو ن به و یرانه های تخت جمشیدرسیدم و آن آ ثار با شکوه را دیدم برگردش روزگار تأ سف خوردم و بر نا پا یدا ر ی جهان افسوس کردم و این چند بیت را د ر هما ن جا مر تجلا نگاشتم و گذ اشتم

ازاین خرابه اگر گوش دل بو د شنو ا

هنوز میرسد آو از دا ریوش بگوش

چه خسروان که دراین کاخ حکمها دادند

که روزگار ستمگار کر د شان خا موش

نه این زمین که سپهری بو د زفرو شکوه

نه این بنا که جهانی بو د زذوق وز هوش

به‌سنگ سنگ بنایش کنون توانی دید

نقوش دولت دارا و قدرت کور وش

سزا ست این همه آیا ت جاودا نی را

کنند مردم ایران به آب زر منقو ش

آ رزو داشتم روزی چند درین سرزمین دل انگیز بسر برم و از دیدار دانشمندان برخو ر دارشوم اما مشاغل فراوا ن د ر پیش دارم و چشم کسی که دل محکوم محبت او ست نگرانم میبا شد متا سفم که نتوانستم این آر ز و را بپا یان رسا نم .

خار را آتش توان زد گر بگیرد دامنی

من نمیدانم علاج خاك دامنگیر چیست

تمنا دارم این روابط معنوی وقلبی که بر اساس وحدت دین ووحدت علوم ومعارف اسلامی وهمجواری ودوستی باستانی استوار است استوارتر گردد ودانشمندان هردو کشور بیشتر از همدیگر انتفاع یابند. وآهنگ دلانگیز دوستی درست تر نواخته گردد. لازم میدانم از مهربانانی که برای شنیدن جملات ناقص ومعیوب من در این جا گرد آمده ووقت گرانبهای خویش را ضایع کردند سپاس گذاری نمایم واز دوستان ودانشمندان واوستادان که در این چند روز کمال مرحمت وعنایت را درباره من ارزانی داشته اند اظهار امتنان کنم.

واز آقای دوست دیرین خود دکتور بیانی بسیار متشکرم که وقت خود را برای من ضایع کرد واز جناب دانشمند آقای موید ثابتی دوست مهربان خود سپاسگزارم که در وطن ما آمدند آثار خوب از خود در دل ما گذاشتند وابواب رفت وآمد را مفتوح نمودند. در پایان سخن صمیمی ترین ومقدس ترین آرزوهای خود را برای سرفرازی ملت بزرگوار ایران وملت بزرگوار افغان تقدیم داشته احترامات وامتنانات خود را به شخصیت بزرگ فرهنگی این کشور آقای دکتور مهران ارمغان می کنم. که آمدن من در ایران وشرفیابی بدیدار دوستان مرهون دعوت دوستانه ایشان است.-

دعوت های ناهار: هنگام اقامتم در تهران وزارت فرهنگ و دانشکده

ادبیات و دائره روابط فرهنگی وزارت خارجیه وجناب دکتور خطیبی از طرف موسسه شیر وخورشید دعوت های مفصلی به بنده دادند. دعوت ریاست دانشگاه در باشگاه دانشکده ادبیات بود که در آن اوستادان و دانشمندان جمع آمده بودند وجناب وزیر فرهنگ پذیرائی میکردند. دعوت وزارت فرهنگ که برای وداع من بود در هوتل برگزار شد در این دعوت قسمتی از وزراء با موجودیت جناب دکتور اقبال و دکتور اردلان و بعضی نمایندگان شورا واعیان واغلب علماء و دانشمندان و شعرا حضور داشتند درپایان این جلسه جناب دکتور مهران یک منظره میناتور کارمکتب بهزاد را با یک قاب خاتم کار بنام وزارت فرهنگ ایران به بنده عنایت فرمودند و من نیزاظهار امتنان نموده آنرا یادگار محبت ودوستی دانسته باکمال مسرت قبول کردم قبل از دعوت وداعیه که وزارت فرهنگ داد ودر بالا نگاشتم یک شب

درسفارت خود مادعوتی به اعزاز بنده داده شدکه درآن
او ستادان دانشگاه قسمتی از کابینه بعضی نمایندگان شورا
واعیان وهمه دوستان افغانستان وشاگردان افغانی
خود ما دعوت شده بود. ودرکمال صمیمیت ومحبت این
دعوت برگزار گردید جناب سردار محمد یونس خان
شارژ دافیر سفارت که از مردان نجیب کشور می باشند از
مدعوین خود پذیرائی می نمودند.
درهفته آخر اقامتم درتهران روزی نبود که دوستان و
دانشمندان از این ناتوان تفقد نمی فرمودند ودعوت های
شخصی نمی دادند و آثار وکتب شان را به بنده عنایت
نه میکردند - جناب مستطاب اجل آقای علا را در دفترکار
شان دیدم. جناب آقای سید ضیای طباطبائی که از
سیاستمداران وا زرجال بزرگ شرق ودانشمندان کهن
ایرانند واکنون در منزل شخصی شان در خارج تهران
میباشند بنده را در منزل خود پذیرفتند ومذاکرات
دوستانه فرمودند وچندنسخه ازکتب پښتو را از بنده خواستند
ویک جلد تفسیر سوره مبارک یس را که خود تالیف نموده اند
عنایت کردند آقای مطیع الدوله حجازی را که واقعاً در
شیوائی وپختگی سخن استاد وشخصیت ممتاز واجب الاحترام

وا زا رباب د ر د وحا لند و صحبت ا یشا ن ا زمغتنمات روز گا راست شب در منزل شان زیارت کردم مشکوی این نویسنده دردمند خانه ذوق بود درمیان دو سه تابلوی نفیس که حجازی آن‌ها رادوست دار دیگ تابلو همیشه مورد توجه وعنایت وی میبا شد در این تا بلو دامن کوهی رسم شده که آفتاب بغروب مایل است و شبان رمه گوسفندانش را بر وستا برده بره بیماری از رمه بازمانده فرا ر سید ن شب و نعره گر گا ن ا و را تهد ید میکند سگ پا سبا ن ر و بروی بره ا یستا د ه و بحسرت د ر و ی مینگرد ـ چشما ن معصوم و قشنگ گوسپند ـ د رحا ل یأ س وتنها ئی سوی سگ بازا ست بند ه د رو هله ا و ل که حجا ز ی را د ید م ا ین د و بیت را سا خته تقد یم ا ستا د نمود م

ملک معنی شد حجا زی را مطیع

لفظ چون موم ا ست ا ند ر چنگ ا و

مست سا ز د حیر ت آ ر د جا ن د هد

سا غر و آ ئینه وآ هنگ ا و (۱)

جنا ب جلال ا لد ین هما ئی که ا زعلما ی بزرك ا یر ا نند د ر وهله ا ول که بند ه را بدید ا رخو یش د رمنزل آ قا ی شفق

---

(۱)سا غر و آ ئینه وآهنگ نام کتب مطیع ا لدوله حجازیست

سر فراز نمودند یک قطعه را که از طبع ایشان است عنایت کردند .

جناب دشتی را مکرر دیدم و از دیدار آن شخصیت معنوی سیر نشدم آن موهای سفید وقامت بلند هنوز فتنه ها از عشق و شور ها درآستین وجاد وها از هنر در بیان دارد .

شاعرشیوا ی معاصر رهی معیری راکه سخنانش از آب روان لطیف تر است دزسایه لطف جناب دشتی دیدم دشتی مرا بخانه پذیرائی ودرهوتل دعوت داد دانستم پیرانه سر با تجرد بسرمی بردوغم فرزندونان و جامه وقوت فرزند سبکروح سعدی راازسیرت ملکوت بازنیاورده هنوزچشمش نگرانست که دلش بدست. . .

هندو را که آخرین زاده ونتیجه طبع سحرآفرینش میباشد به بنده مرحمت فرمودند .

نویسنده اثرزیبای ایران (التفاصیل) فریدون توللی رادرمنزل دوست بزرگوارم موید ثابتی دیدم در آن شب اشعارلطیف او از نوای ساز دل انگیز تربود .

مهدی حمیدی سخنورمحجوب ومقتدرکه امواج سند و داستان خوارزمشاه راخامه توانایش رسم نموده وخوب

از عهده برآمده درمنزل جناب استاد فروزانفر ملاقات نمودم .

آقای عباس خلیلی وآقای حبیب یغمایی که داستان دوستی ایشان با بنده وآن محبت های بی سابقه از شرح وبیان مستغنیست ، جناب دوکتور سیاسی - جناب دکتور خطیبی دکتور نیساری - دکتور معین حجازی قلزم ورئیس جمعیت مسلمانان آزادو آقای دانش پژوه وامثال ایشان راملاقات نموده واز دیدارشان کسب سعادت اندوخته ام .

مدیر روزنامه اطلاعات جناب عباس مسعودی سناتورومدیرروزنامه ومدیرروزنامه‌تهران‌مصور : اطلاعات که نجابت و بزرگی ازسیمای وی آشکاراست واز مردان بزرگ ایران می‌باشند شامی بنده رادرمرکزروزنامه اطلاعات دعوت دادند از ماشین های طبع و سایرکارهای دفتراطلاعات به اجمال دیدن نمودم و از صحبت ایشان برخوردارشدم .

روزی هم مدیرتهران مصوربنده رابدستگاه جریده

شا ن برد ند و د فتررو زنا مه شریف شانرا دیدم از د یدارخود
شا ن ود ید ن د فترر وزنا مه محظوظ شدم ویک رباعی هم
سروده درد فترخا طرات ثبت نمود م .
یک شب دردبیرستان فیروزبهرا م بدعوت جنا ب ا د یب
صد را ئی خطیب و زا رت فرهنگ ر فتم آن شب د رآ نجا
جشنی بر پا بو د جنا ب خطیب بند ه را بحا ضرا ن معرفی
نمود ند و ا شعا ر بند ه را خوا ند ند این جا نب نیزا ز لطف
ا یشا ن تشکرنمودم وچند دقیقه راجع به ا مور فر هنگی صحبت
کرد م د رپایا ن جشن یک گلدا ن ا ز گلها یی که برا ی جشن
تهیه د ید ه بو د ند به بند ه عنا یت کر د ند یک شب د رتجلیلی
که ا ز مقا م ر یا ضی دا ن مشهو ر ا یرا ن آ قا ی هشترو د ی
می شد بند ه د رتا لا ر وزا رت فرهنگ دعوت شد م د رآ ن
شب جنا ب آ قا ی د کتور رضا زا د ه شفق د ادسخن دادند .
چند ین حما یل گل نظر به مقا م علمی آ قای هشترو د ی ا ز
طرف موسسا ت علمی بمشا را لیه تقد یم گرد ید .
جناب آقای سر مد : نا م ا ین شاعربزرگ رابدا نجهت
د رخا تمه دا ستان تهران جاد اد یم
که مقطع ا ین دا ستا ن د ل ا نگیز بنا م و ی آرا سته با شد .
جنا ب ا یشا ن شا عر بد یهه سر ا و گو یند ه توا نا هستند
هنگامی که دو ست عز یز ودا نشمندبنده آقای گو یااز تهران تشریف

می‌آوردند آقای سرمد چنا رساله از اشعار خود را فرستاده بودند درمیان آن اشعار پارچه بنام جرس قافله دلها درمورد مزار مولینا درروم وقصیده بنام «جرگه شیران» راجع به مردم پښتونستان بود من درهمان وقت قطعه زیر را بنام سرمد ساخته فرستادم واین خود مقدمه دوستی ومفتاح باب برادری و یگانگی بود

خرم آن باغ که این سنبل بو یا دارد

فرخ آن بحر که این گو هروالا دارد

ای‌خوش آن‌دولت(سرمد) که چوصبح صادق)

فیض های دگر ازعالم بالادارد

فری‌آن طبع که این نغز گهرها پرورد

زهی‌آن خامه که این نوع سخن هادارد

مرحبا شاعردانا دل ایران سرمد

که سخنهای خوش ودلکش شیوا دارد

خاصه شعری‌که در آن سوزنی مولینا

جرس قافله‌کعبه دلها دارد

چامه جرگه شیران دل من پرخون‌کرد

آه از ان شیرکه صد سلسله برپا دارد

دل من با دل سرمد شده پیوند به شعر

سر این رشته بکف حضرت گویا دارد

در ایام توقف من در تهران شاعر بزرگوار بسا بقه روابط ادبی
کمال بزرگواری ومهمان نوازی را درمورد بنده مرعی
فرمودند دوسه بار درمنزل خویش دعوت ها دادند وانجمن ها
بیارا ستند .

قصیده غرائی انشاد نموده و دریک البوم خاتم کار
نفیس به پیشگاه مبارك همایونی تقدیم نمودند که این جانب
آنرا بدربار اعلیحضرت شهریاری تقدیم کردم و مورد پسند
خاطر اقدس قرار یافت .

بازصورتگر : چون این جانب را باجناب دکتور لطفعلی
صورتگر پیوند خاطر استوارشد وروابط
معنوی مستحکم - شبی به خواهش جمعی از دوستان غزل
ذیل رامر تجلا نگاشته بحضرت صورتگر هدیه نمودم که
مورد پسند شاعرگران مایه واقع گردید ووعده داد دیوان
خود را بمن بفرستد .

استاد سخن سنجی صورتگر معنائی
درگلشن اهل دل چون نخل توانائی
آندم که سخن رانی فیاض ترازابری
واندم که قلم گیری بخشنده زدریائی

اسرار جهان عشق زان طوطی گو یا گو

زیباست به کلک توامرو زشکر خائی

درمحفل فیض توشد دا من من پرگل

این طرفه بهار و گل درسورت سرمائی

از پرده برون آور اسرارمعانی را

کزرنج برآساید این چشم تماشائی

آمد بد یار توشور یده دلی دربر

هم بنده بکوی عشق هم شهره به شیدائی

جان ودل ما یکسر از مهرشود روشن

هرچند بود بی مهر این گنبد مینائی

اخبار جهان تلخ است شیرین سخنی بازآر

دنیاوروایا تش وین مردم د نیائی

شد ناقه مجنون پی شد پرده نشین لیلا

ای عشق تو از سرگیرمجنونی ولیلایی

وداع با تهران: دوره اقامتم درتهران بپایان رسید وباوجود اصرار دوستان وصلای

ایشان بار سفر خراسان بستم بر ان بودم

که از تهران تا مشهد رضوی با موترسفرکنم وشاهرود و

نیشاپوروبسطام رانیزدرراه مشاهده نمایم ولی بنا بر مشکلات

زمستان هوا پیما را اختیار نمودم شاعر بزرگوار جناب سرمد بران شدند که تامشهد بنده را بدرقه کنند و دوستی را که در زمین همراهی کرده اند در فضا نیز مورد لطف قرار دهند.

جناب موید ثابتی و آقای عباس خلیلی و آقای دکتور بیانی و آقای فرجاد و جناب سردار محمد یونس خان وجمعی از دوستان و همراهیان و حاجی امید وار تا فرودگاه مهرآباد بمشایعت آمدند.

هوا سرد بود و شمال تندی می وزید از دوستان وداع کردیم و باهواپیمای دوماشینه به پرواز افتادیم رفقای ما از هفت هشت تن متجاوز نبودند آقای اربابی رفیق با ذوق وسخن شناس سرمد نیز با مابود. بانور رفعت در درهوا پیما از ما پذیرائی نمود شاعر بدیهه سرای ایرانی که مدتی پیشتر ازبنده پابجهان گذاشته امامظاهره بجوانی میکند غزلی آغاز کرد وشتابان بپایان رسانید وبه بانوی هوانورد ارمغان نمود بنده نیز دوسه بیت برآن افزودم تا راه بدین شوخی ها بپایان رسد دوساعت طیاره ما در هوا بال می کشود ومستقیم جانب مطلوب روان بود - فضا صاف وهوا روشن وآفتاب می تابید اماهمین که ساعت سوم آغاز گردید ابرهای پراگنده وسپید باستقبال هوا پیمای نمودار گردیدند گاه می گسستند وگاه می پیوستند وچون سیمرغ بچگان پر می کشودند هوا پیمای

ما به مشهد نزد یک شده میر فت دمه غلیظ شهر مشهد را در آغوش کشیده بود هنوز چشم ما به گنبد های زرین بقعه متبرکه رضاروشن نشده بود که طیاره بیک طوفان شدید سرد چارشد بال به فرار کشود در تگاپوی نجات تا فتاد اوج گرفت وبا ز اوج گرفت پنجره ها را یخ بست و سرمای سخت طاری شد هول رستا خیز نمودار گردید اهریمن مرگ در پشت پرده ابر های ضخیم ازدور دندان می نمود رفعت نیز خاموش شد .

ببار گاه فریاد رس بیچارگان پناه بردیم سر مد فشار خون داشت و بر کرسی تکیه زد اما قلبش قوی بود زبان های همه از گفتگو بازماند با نگاه از همدیگرو داع میکردیم پانزده دقیقه که کمتر از پانزده سال نبود اسیر کمند هوا بودیم اندك اندك راه باز گردیدو هوا روشن شد وسرمای سخت وروح کش تخفیف یافت طیاره براهی که آمده بود باز گشت خنده های فراری دوباره برلب های ما پدیدار گردید زبان بشکر خداوند کشودیم رفعت خانم بر پا خاست و نزد طیاره ران امریکائی رفت وخبرآورد که عجالة خطر مرتفع شده اما در فرودگاه مهرآباد شدید می وزد ومخابره جاریست .

سرمد به تفقد حال من پرداخت گفتم وای بر من اگر هواپیما سقوط میکرد زیرا نعش ترا نزدیکانت می بردند و در میان گریه خویشاوندانت بخاک می سپردند اما نعش مرا در گوشه خلوت بیمارستانی بدست چارسپاهی نیزه دار می گذاشتند تا به آغوش وطن منتقل گردانند.
رفعت مژده آورد که میدان مهرآباد مساعد شده خلاصه بعداً از سه ساعت ونیم از مشهد به تهران رسیدیم.

خط آهن دو روز دیگر در تهران ماندم دوستان برای سلامت من تهنیت گفتند حاجی امیدوار که از یاران دیرین است بشکرانه رفع خطر مبلغی از کیسه فتوت خود به بینوایان بخشش کرد روز سوم به مرکز خط آهن تهران رفتیم آقای سرمد پیمان محبت را نشکست و درین سفر نیز دوست مخلص خود را بهمراهی خویش مسرور گردانید.
جناب آقای بیانی و همه دوستان تا خط آهن بمشایعت آمدند خانم جناب سرمد نیز بمشایعت آمده بود در اطاق نمره اول جا گرفتیم بلیت های ما را وزارت فرهنگ تهیه کرده بود پیش از ما یک گوشه کمره را دوشیزه دانشمند زیبائی تصرف نموده بود - دیگر طیاره و ترن به

احوال ما یک حکم داشت آنجا طوفان هوا بود و این جا
طغیان حسن آنجا ابرهای گسسته واینجا ابروان پیوسته
اگر از آسمان افتم امید زندگی دارم
وگر از طاق ابروی تو افتم بر نمی‌خیزم
شرح این داستانرا درمجله روشن فکر نگاشته‌اند پس از شش ساعت
به سمنان رسیدیم بانوی زیبای بذله گوی شیرین شمایل به
سمنان فرود آمد و با ارمغان دو شاخه نرگس دلهای ما نوازش
فرمود. بسیار دلم میخواست شهر سمنان را گردش نمایم به‌وجوار
زیارت علاء الدوله سمنانی شبی آرامش کنم سرمد نیز
شاهرود: بر این عقیده بود ولی قطار بیش از نیم ساعت توقف
نکرد رفیق بدیهه‌سرای من اشعار نغز انشاد و دل خود را
شاد میکرد قطار آهن چون اژدهای دمان خروشان و نعره کنان
سینه مال پیش میرفت و دل صحرا رامی شکافت و از شماچه
پوشیده دارم هیجان آقای سرمد بیشتر بود شاید بدان
جهت که چند صباحی من دیرتر از سرمد بجهان آمده ام پس
از غروب خورشید قطار در شاهرود متوقف شد رئیس فرهنگ
شاهرود باحاکم و شهردار آنجا رئیس راه آهن وجمعی از
معارفیان شهر بانتظار ما ایستاده بودند ورود ما را
تهنیت گفتند نطق ها مبادله و تعارفات بعمل آمد و از آنجا

به منزل شخصی رئیس فرهنگ رفتیم - حقیقةً مردی دانشمند، مهمان نواز و اصیل زاده بود شبی در نهایت آرامی و مسرت درمنزل وی صبح کردیم بیشتر علاقه وی با بنده از این جهت بود که نسبت دامادی با جناب حبیب یغمائی داشت و میدانست که آن شاعر و نویسنده عارف ایرانی تا چه اندازه با من و همه افغانیان مهربانی دارد

قطار بیشتر از این جانب مشهد نمی‌رفت زیرا هنوز خط آهن درست بجای نه نشسته و زمین بقدر لازم کوبیده نشده بود رئیس راه که احساسات بسیار گرم داشت و رئیس فرهنگ مساعی جمیله بکار بردند و ترتیب چنان گرفتند که از شاهرود تا مشهد (باد لیجان) یعنی یک اطاقی مختصر بروی خط آهن رهسپار شویم با ممنونیت پذیرفتیم صبح بعد از صرف چای با موتر به بسطام رفتیم حاکم شاهرود و رئیس فرهنگ نیز ما با همراهی کردند در بسطام که روستای کوچک است پسران مکتب با آموزگاران شان برسر راه صف بسته و بما خیر مقدم گفتند - مزار حضرت سلطان العارفین را جاروب زده و اطراف متبرک خوابگاه او را با قالین‌ها فرش کرده بودند متولی که مرد موسفیدی بود از ما پذیرائی کرد اول بزیارت امام زاده رفتیم که گنبد وی متصل زیارت سلطان است آنگاه بزیارت سلطان العارفین بایزید

بسطامی فاتحه خواندیم دوسه تن ازسنیان کردستان نیز برای زیارت آمده بودند . مزارسلطان العارفین هیچ پیرایه و تعمیر ندارد و سنگ کوچکی برروی زمین افتاده وگرداگرد قبر را کتاره آهن گرفته اند . باوصف آن سادگی مزارآن درویش ژنده پوش جلالی وشکوهی داشت این جمله خودش بیادم آمدکه چون اورابارآخرازشهر برون می کردند ازیکی پرسید چیست که مرازشهرتان می رانید گفت از انکه تو مرد زشت وبزه کاری سلطان العارفین گفت خوشا شهری که زشت آن بایزید باشد .

شاهنشاه بزرگ غزنی سلطان محمودنیزروزی برمزاروی آمده واحترامات خودرا تقدیم نموده واز این جا بخدمت شاگرد و مرید وی شیخ ابوالحسن خرقانی شتافته واز ان پیرروحانی دریوزه همت کرده است . درجوار قبر حضرت سلطان العارفین تربت مرحوم امیر محمداعظم خان قرارداردسنگ بزرگی برروی قبر اومیباشد واین بیت‌ها را بران نوشته اند بعداز عرض احترام بمزارحضرت سلطان و دعا بر روان سردار ازآن سرزمین روحانی و بقعه فیض برآمده جانب شاهرود براه افتادیم .

کتیبه قبر سردار محمد اعظم خان فرزند اعلیحضرت امیر دوست محمد خان :

مهر هرگز می‌مجو ئید ای مهان از آسمان

زانکه این نامهربان با کس نگردد مهربان

مهرا و کین است و خیرش شر و صلح اوجد ال

نوش او نیش است وسورش ماتم وسودش زیان

از بها ر واز خزانش خوش مشو کاند رپی است

هرخزانی را بها رو هر بهاری راخزان

هیچ می پرسید کی بوده است کی وکا و ه کو

هیچ میگوئید کو جمشید وکو نوشیر و ان

زین گذ شتم با زگو بامن که کوآن خوا جه ئی

کا ختیار مردمان بود افتخا ر دودمان

آن امیر بی نظیرو خسر و صا فی ضمیر

آنکه ازتد بیر پیرش بخت ود ولت‌بد جوان

مهر گردون‌شهنشاهی‌محمد اعظم آنکه

بود اندرعهد عد لش ملك کا بل گلستا ن

این چنین چرخ کهن بار نگ وریوو صد فسو ن

عاقبت کردش جدا ازکشو ر و از خا نما ن

باخت‌با اونرد کین تا آنکه د ربسطا م بست

محکم از بهرهلا کش تیغ کین اند ر میا ن

کرد چون بسطام را بستان ز فر فر خود

نا گهش آمد خروش ارجعی د رگوش‌جان

داعی حق را اجا بت کرد وهوئی بر کشید

زان سپس شد مرغ روحش را بطو بی آشیا ن

درجوا رظل سلطان سلا طین با یز ید

آرمید ووارهید ا ز رنج و اند وه جها ن

گفت پانه از ادب اندر میان برگو که حق

دا دا و را جایگه اند ر بهشت جاو دان

حرره العبد المذ نب محمد رحیم هرا تی ۱۲۸۶

بنابرخرا بی‌را ه نتوا نستم خر قا ن بروم وبرمزا ر شیخ ابو الحسن خرقانی که‌شیخ‌الاسلام‌هرات‌مریدویست‌شرفیاب شوم از تهران‌تاشا هرو د ٥٤٣ میل ا ست‌وشا رو د ۱۳۸٥ فت ا زد ریا ا ر تفاع دا رد و جمعیت آن به هفتا دو هفت هزارمیرسد انگور خوب در آنجا بعمل می آید از شاهر و د تا بسطا م شش کیلو متر است روستا ی بسطا م ٤٠٠٠ جمعیت دار د باجنا ب سید عبد العلی رئیس فرهنگ شاهرود و سایر دوستان‌شاهرودی‌خود وداع نمود ه با دلیژان عازم مشهدشد یم

مشهد مقد س ر ضو ی : د لیژا ن ما عبا ر ت ا ز یک اطاق‌بسیار کوچک‌است که‌راننده ونا یب آ ن با ما یک جا نشسته ا ند ز مین و سقف ود یوا رها ی آ ن آ هنی و پنجره‌ها ی کوچک طرف بیرون با ز می شود جنا ب سرمد و ا ر با بی‌وبنده د رچوکی چو بی خو د نشستیم بکس ها ی ما را نیز بزحمت د ر آ ن جا

دادند ـ شام به نیشاپور رسیدیم در نیشاپور هیچکس باستقبال ما نیامده ومعلوم است پیام تهران بآنها نرسیده است شب دریکی ازهوتل‌های شهررفتیم هوتل مختصر و سامان آن ساده وطعام آن بی تکلف بود هر سه درکنار بخاری نفتی نشسته بصحبت های شاعرانه پرداختیم سخن حضرت سرمد بیشترازسمنان ومتاع سمنان بود .

درطلوع آفتاب بمزار حکیم عمرخیام رفتیم چندین سروو کاج کهن‌سال سایه افگنده وبرشکوه آرامگاه حکیم افزوده بودند در مقابل مدخل باغ مزار امامزاده محروق میباشد که گنبد عالی بران تعمیرنموده اند پس از زیارت مزارآن‌امام‌سوختگان عشق بر تر بت خیام آمدیم قبرخیام درجوار گنبد امامزاده در فضای باز است منارزیبای بران از سنگ سرخ ساخته و رباعیات شاعرفیلسوف را بران نگاشته اند .

شاعر بدیهه سرای مارباعی خودرا درمنارخیام تعلیق نموده بنده هم این رباعی‌رادردفترخاطرات‌خیام‌نگاشتم

درمحضرخیام چوکردیم ورود

نی مستی می بود نه گلبانگ سرود

درصحبت سرمد آن سخنگوی بزرگ

افسوس کنان فاتحه گفتیم ودرود

سپس مرا تب احترام خود در انثار تربت حضرت شیخ فریدالدین عطار نموده با دلیژان خود رهسپار مشهد گردیدیم از نیشاپور تا مشهد ۷۱ میل میباشد - نیشاپور یکصد وهشتاد هزار جمعیت دارد .

ساعت یک به آستان مشهد رضوی رسیدیم جناب سید تاج الدین خان ژنرال قونسل ما با آقای طاهرخان صافی واغلب هراتیان محترم مقیم مشهد در موترهای خودشان وجناب شهردار مشهد وجناب دوست دیرین بنده آقای سید محمود فرخ صاحب سفینه وجناب کوثری رئیس فرهنگ مشهد در موترهای خودشان باستقبال ما آمده بودند . آقای فرخ در منزل خویش برای اقامت ما ترتیبات گرفته بود نخست به آستان حضرت رضا شرفیاب شدیم وآنگاه بمنزل دوست گرامی رفتیم .

چه بگویم از شخصیت نجیب وکرامت ذاتی و بزرگواری آقای فرخ بیست ودو سال قبل هنگامی که برای تصفیه قضایای سرحدی بمشهد رفته بودم با این مرد بزرگوار اتفاق صحبت افتاده بود سال گذشته هنگامی که جناب دوست دانشمند گویا در مشهد آمده بود جناب فرخ سفینه مدونه خود را توسط ایشان فرستاده وآن عهد دیرین را تجدید نموده بودند بنده نیز قطعه ذیل را خدمت ایشان فرستاده بودم .

سلام من که رساند بسوی خطه طوس
بخطه که فلک میزند بخاکش بوس
در آن خجسته دیاری که از پی تعظیم
فتد کلاه تبختر ز تارک کاووس
بخوا بگاه بلند آفتاب مشرق فیض
که میزنند (۱) ملایک برآستانش بوس
بزادگاه مهین اوستاد اهل کمال
که قرن ها نشود کاخ رفعتش مدروس (۲)
کسیکه میرسد از تربتش هنوز بگوش
صدای فتح و نهیب سوار و نعره کوس
سپس درود بفرخ سخن سرای بزرگ
که کرد روی سخن را ز تازگی چو عروس
سفینه غزلی بهرمن نمود روان
بخنده صد چمن گل بجلوه صد طاوس
در آن ز حجله طبعش لطیفه های بدیع
بجلوه آمده چون شاهدان نا ملموس

---

(۱) اشاره است به مشهد حضرت رضا رضی الله تعالی عنه
(۲) اشاره است به حکیم ابوالقاسم فردوسی

سفینه که د ر ا ن ا هل د ل نشسته بر ا ز

زسند تا لب عما ن ز د جله تا ا کسوس

با ختلا ف زمان و مکا ن جد ا نشود

جما عتی که شد ند ا زا زل بهم ما نوس

یکیست شا عر بلخ و یکیست شا عر روم

چنا نکه شا عر غز نه یکی و شا عر طوس

سخنوری و سیاست زهم جد ا باشد

چنا نچه عا لم معنی ز عالم محسوس

ستا ره که به قلب سنا ئی و سعد یست

چگونه تا بد ا ز زیر مغفر سیروس

د و نا مه خوا ند ه ا م ا مسا ل ا ز د و فرخ نا م

یکی سزا ی د رود و یکی سزا ی فسوس

یکی ز مرد می و مهر چون ملک فرخ

یکی ز کین و عدا وت بسا ن د یوعبوس

یکی قلوب د و ملت بهم کند پیوند

یکی قلوب د و ملت زهم کند ما یوس

ضمیر فرخ ما همچو آ سما ن بلند

د ر ا ن معا نی روشن همه بد ور وشموس

سفینه سخنا نش بز ر گ ا ز د ر یاست

سفینه ر ا که شنید ه بز ر گ ا ز قا موس

آقای فرخ نیز شعر غرای بپاسخ بند ۵ فرستاده بودند.
هفت روز در مشهدما ندیم منزل شبانه ما آشیان شعر و فضلیت
یعنی منزل آقای سیدمحمود فرخ بود این هفت روز مطابق برنامه
که جناب کوثری ترتیب داده بود در کمال خوشی سپری شد.
جناب آقای جعفری استاندار که خود از علما و دانشمندان
میباشد و روزگاری وزیر فرهنگ بودند جناب آقای دکتور
شادمان نایب التولیه که حقیقه از رجال نجیب و محترم
هستند و دیگر فضلای مشهد هر یک دعوت های
جداگانه دادند آقای محمد شاه رحتیان که از تاجران
خوب هرات است نیز این کار را کرد
در مشهد سه دانشکده و یک انجمن ادبی میباشد آقای
دکتور فیاض که تاریخ بیهقی را بطبع رسانیده اند رئیس دائمی
این انجمن و جناب استاندار ریاست اعزازی آن را اداره می کنند
در انجمن ادبی مشهد دعوت شدم جلسه را خود استان
دار به تهنیت ورود من افتتاح نمود شعرا اشعار خواندند
و در مورد روابط ما و ایران سخن هاراندند و اشعاری
چند به بنده مرحمت فرمودند.
جناب دکتور قاسم رسا و دکتور نوح گلشن آزادی
نوید خراسانی آقای دنیای طاهری فصح المتکلمین پاک

و د یگر مهربا نان هریک قطعه شعری به بند ه داد ند شا عر شیوا بیا ن ما غلام محمدخان نوید سا بق جنرا ل قو نسل ا فغانستان د رمشهد ـ د رحلقه های علمی و اد بی آن شهریاد گارهای خوبی دا شتند و د ا نشمندا ن از مقام شا عر ی و پا یه ا د بی ا یشا ن ستا یش میکرد ند .

ا یا م توقف ما د رمشهد د رمجمع د و ستا ن سپر ی شد جناب کوثری مدیرکل فرهنگ جشنی درد بیرستان فروغ برپاد اشتند ودرآن همه فضلا ی مشهد وا و ستادان وشا گردان دا نشکد ه هارادعوت نمو دندنخست خودایشان درمورد روابطافغانستان وایراندرکمال فصاحت سخن راندندو بنده رامعرفی کر دندآنگاه بند ه د، مو رد رو ابط دوکشو ر وا ین مسئله که شهر مشهد آستانه تبا دل دوستی های این دو ملت است به اشباع سخن راندم وخطابه خود را مصدر باین بیت حکیم فرخی سیستانی کردم دل فروشان خراسان را بازارکجاست

تادلی یابم از ایشان چو دل خو یش مگر

واشعاری را که برای استان مطهر رضوی سا خته بود م و شعر هایی را که درمو ر د فرد وسی گفته بو دم د ر ضمن خطا به خو اند م پس ازخطا به بند ه جناب سر مد د رمو ر د دوستی و برادری وهمکیشی ملت های افغان وایران به تفصیل سخن راند

واشعاری را که در این مورد سروده بود قرائت کرد که موجب تحسین حاضران قرار یافت.

مقبره فردوسی وسایر دیدنی های مشهد را تماشا کردیم شبی جناب جنرال قونسل افغانستان سید تاج الدین خان که حقیقتاً مظهر نجابت و بزرگی هستند دعوت دوستانه ترتیب داده ودر آن استاندار وسرلشکر و جناب نایب التولیه و شهردار وآقای فرخ وهمه دوستان ودانشمندان مشهد وافغانیان مقیم این شهررا بمهمانی خواند ومهمانان خود را درکمال گرمجوشی پذیرائی نمود.

درهر شب وروز بزرگان این شهر کارت های دعوت می فرستادند که از آن جمله دعوت آقای ملك وآقای قریشی را شبانه ودعوت رجبیون را در باغ زیبای اودر (خین عرب) پذیرفته توانستیم جناب تهرانیان، مدیر روزنامه خراسان که از دوستان افغانستانند همیشه ازما تفقد می نمودند مدیر روزنامه آفتاب شرق را که مریض بودند عیادت کردیم وازصحبت شان برخوردار شدیم

درمشهدبه سراغ آرامگاه عالم شهیر اسلام وحجت الاسلام امام غزالی افتادیم گفتند دولت درصدداست بزودی تربت آن امام بزرگوار را روشن گرداند ومزاری بران آباد نماید

چنانچه قبر علامه فقیه شیخ بهائی اباد گردیده وگنبدی بر ان بنانموده اند بعد از یک هفته عازم وطن گردیدیم. شب آمدن توفیق یاری نمود وبخت مدد گاری توانستم ساعتی درآستان قرت العین حضرت پیغبر امام هشتم رضی الله تعالی عنه بخلوت مشرف گردم وبخواندن آیتی چند از مهین کتاب آسمانی درعالم تنهائی سرا فراز شوم.

مردم مشهد نسبت بدیگرا مصا روبلاد ایران شباهت بیشتر با مردم ما دارند مردم مهمان نوازوراستکار وصریح اللهجه میباشند روزوداع آقای فرخ وآقای کوثری وجناب جنرال قونسل خود ماو آقای ملک وافغانان مقیم مشهدتاطرق بمشایعت ما آمدند جناب دکتورسهیل شاروال کابل نیز در مشهد با ما همراه شدندطرق موضعی است که حجت الاسلام امام غزالی دراین جابه لشکرگاه سنجر پیوسته. درطرق رسم وداع بعمل آمد باجناب آقای فرخ وآقای سرمد ودوستان دیگر باکمال تاثرو داع نمودیم آقای کوثری بیانیه مفصلی ایراد نمودند وجناب آقای سهیل درکمال فصاحت جواب دادند وازمهمان نوازی ایرانیان درباره بنده تشکر نمودند آقای کوثری یک البوم نفیس بنام ارمغان فرهنگیان بمن عنایت کردند باین ترتیب سفر ما ازشهرهای دولت دوست وبرادرما ایران بپایان رسید.

خدا را شکر گذارم که در مدت این یک ماه سر و کارمن با مردم صاحبدل وارباب ذوق وحال افتاده بود مردمی که شمع سان از دولت بیداری بخت از راه معارف بدل ودماغ بشر خدمت نموده ومشعل دانش را فراراه ملت خود گذاشته اند این دسته مردم چه از خاور چه از باختر جهان مربوط به عالم بشریتند .

این ها منادیان علم وعلم برداران فضیلتند اگر گذشته ما به سنائی ومولوی وخوشحال خان ورحمن بابا و امثال ایشان می بالد گذشته ملت ایران به حافظ وسعدی خاقانی وبهاروچندین عالم و دانشمند و حکیم و شاعر دیگرنازان است نویسندگان امروز این دو کشور نیزوارث آن بزرگواران میباشند . برهمت این طایفه است که آن میراث های معنوی را محفوظ نگهدارند و به انوار اندیشه خویش آن خانه ها را تابناك گردانند .

زیرا چنانچه ارباب شمشیرپاسبان فروشکوه کشورند ارباب قلم پرورنده دل ودماغ مردمند .

ازمشهد تا یوسف آباد دو تن از مامورین فرهنگ با دو موتر جیپ ما را بدرقه کردند نان چاشت را در تربت جام درسرای فرهنگ خوردیم وبرمزار شیخ الاسلام فاتحه

خوا نده شا م به سرحد وطن عزیز خویش وا صل شد یم.
پیا م تشکر من ا زبر ا د رانا یرانی من د ر را د یو تهرا ن نشر گرد ید ه وخاتمه سفر خود را د رتهرا ن بان پیا م موشح میگردا نم .
با وصف آ نکه د رتالارموزه ا یرا ن با ستا ن د و روز قبل ا زمهما ن نوا زی و مهربا نی د ولت وملت بزرگوا ر ایرا ن به تفصیل سخن را ند یم ا کنون که سررفتن دا ر م وا ین شهرزیبا را وداع میگویم ا فتخا ر آ نرا یا فتم که د ر را د یو تهرا ن نیز کلما تی چند باختصاربگویم .
مطلبی که تعبیرا زا ن دا ستا ن ها می خوا هد د شوا ر ا ست با ا ین جملا ت مختصر ووقت اند ك ادا گرد د .
آ سود ه شبی با شد وخوش مهتا بی
تا با توحکا یت کنم ا زهربا بی
پذ یرا ئی های صمیمانه وگرمی که د رین چند روز د انشمندان واوستادا ن وبزرگا ن تهرا ن ا زمن نمود ه ا ند وآن حظ معنوی که ا ز د ید ن مشا هد و آ ثا ر وموسسا ت فرهنگی ا ین سرزمین د لنشین بر د ا شته ا م همه نمودا ریست ا زمحبت و د وستی ها ی متقا بله که ملت ا یرا ن با برا د را ن ا فغا نی خود دا رند . ونشا نه ا هتما م وتوجهیست که د رین کشور ا زعلوم وفرهنگ ا سلامی بعمل می آ ید علا یق ما بابرا د ران

نجیب ایرانی از قرنهای متمادی برروی همین مطالب علیه بنا یافته است. دوملتی هستیم که در پهلوی هم چون دوبرادر زندگانی داریم کشورهای ما بجوار هم قرار دارد قرآن که مهین کتاب آسمانی و مبدأ سعادت انسانیست رهنمای مشترك ماست همیشه ازحوادث بزرگ یک نوع دفاع نموده ایم شکل حکومت های ما بیک ترتیب است.

شخصیت های اول این دو کشور بزرگترین شخصیتهای میباشند که سعادت ملت های خود را در دوستی وبرادری سراغ میکنند.

دوخسرو رد وکشور حکمرانند
بعقل پیرو با بخت جوانند
از یشان تازه فرباستانیست
به گیتی نام آنها جاودانیست
نگهبان دوتاریخ ودو افسر
بنام این دو می نازد دوکشور
خداوندان داد ودانش ودین
نگهدار شکوه وفروآئین

نهضت های نوین که من در شهرهای ایران دیدم

وپیشرفت های که در ساحه علم وهنر وادبیات مشاهده کرده ام مایه مسرت قلبی من گردید .

زیرا ما هم چنانکه به سربلندی وآزادی وترقیات خود علاقه مندیم این آرزو را درباره همه ملل دوست خود داریم خاصه در مورد ملت نجیب وبزرگوار ایران که ما و این ملت دراندوه وشادی همدگر انبازیم واین انبازی همیشه چراغ برادری واخوت را در دل های ما فروزان نگهداشته .

امید واریم درسایه تدبیر ودرایت کامل دو بادشاه جوان صاحبدل و درپرتو دل های پاك وایمان های کامل مردم و باحفظ روابط متقابله که خوشبختانه در هردوکشور به کمال درستی و استواری موجود است آهنگ دوستی با دوام همیشه مایه خوشنودی دل ها گردد.

امتنان وتشکرات قلبی خود را به ملت نجیب ایران خاصه بدانشمندان تهران وهمشهریان حافظ وسعدی که درکمال محبت ازین ناتوان پذیرائی کرده اند ارمغان می کنم .

در اینجا قسمتی از اشعار نشر میگردد که شعرا و بزرگان ایران در مورد روابط معنوی افغانستان و ایران سروده ومهمان افغانی خود را خیر مقدم گفته اند.

قطعه جناب جلال همائی جناب شان از علمای بزرگ و دارای تالیفات متعدد و عضو سنای ایران میباشند.

«بیاد گار آن روز که بر حسب دعوت استاد دانشمند بزرگوار جناب آقای دکتر رضازاده شفق دامت برکاته خدمت حضرت استاد خلیلی شاعر دانشمند نامدار افغانستان دام اجلاله رسیدم و از محضر ایشان فیض یاب شدم بتاریخ ۱۶ بهمن ماه ۱۳۳۵ شمسی موافق چارم رجب ۱۳۷۶ قمری »

جلال الدین همائی

شادی بدل و جان به تن خسته من داد

دیدار روان پرور استاد خلیلی

زی کعبه مقصود بخود راه نبردم

نور شفقم کرد درین راه دلیلی

قد اطربنی السمع لذکراك حبیبی

قد برحنی الشوق بلقیاك خلیلی

طبعش بصفا تا زگی عهد جوا نیست
کزیا دبر دمحنت پیری وعلیلی
سر سبزی ا گراز سخنش وام بگیرد
د یگر نز ند جا مه فلک د ر خم نیلی
شعر تر ا ونو بر انگور خلیلی ا ست
دا نی که چه شیرین بود ا نگور خلیلی

قصیده جناب نا صح رئیس انجمن ادبی تهران

نوای آشنا

رسید از دم جان پرور سروش بمن
نو ید دولت دیدار او ستاد سخن
خلیلی آنکه زاعجا زکلک عیسی دم
دمید فضل وادب را ر وان رفته بتن
سپرد راه زبز می سو ی د گر محفل
زمامنی گذ رآو رد زی د گر مسکن
زمرز افغا ن آن جایگاه دا نش و فضل
بملک ایران آن علم ر ا بهین میهن
نهاد گام چوگوهر به بیکر ان دریا
گذ اشت پای چو بر پهنه سپهر پر ن

مگر هوای گلستان آشنا ئی دا شت
که همچو پیک صبا درنوشت‌ره به ترن
چوبود گرم جهش برفلک ره ا نجا مش
بپویه همسربرق وبپیکر ا ز آهن
نهفته گفت بگو ششِ فر شته ر حمت
که ای‌بعزم سفردو راز دیا رو وطن
زرنج راه میند یش کا ندرین آ هنگ
تر است یزدان همره نه‌اهرمن رهز ن
رسی‌بساحت ایران وکشوری بینی
درآن مقیم ومسا فرزهر گزند ا یمن
بخوشه‌چینی افگنده رخت‌ازره د و
کسیکه بایدش ازعلم ومعرفت خرمن
خز ینه دار هنرگوهران معنی را
نثارکرده بجو یند گا ن حکمت و فن
به سرو بینی آ راسته یکی‌بستا ن
ز خار یا بی پیرا سته یکی گلشن
نسیم لطفش از رخ فشاند ه گرد ملا ل
زلا ل مهرش شسته ز د ل غبا رمحن
هزار بلبل د لکش نوا بهر گلبن
بشو ر مستی وگلبا نک عشق د ستا ن زن

نه دیده بنگرد آن جا بهیچ روی آژنگ

نه گوش بشنود آنجاز هیچ لب شیون

زهی ادیب که بر آسمان علم و هنر

چو آفتاب درخشانی و مه روشن

بنات فکر ترا خواستار ذوق سلیم

بتان طبع ترا جان نکته سنج شمن

خط سیاه توام بر بیاض نامه نمود

سواد زلف برخسار یا رسیم ذقن

سخنوران را باشد خجسته دیدارت

مبارکست بلی روی دوستان دیدن

زشکر مهر تو ای مهمان خانه خویش

زبان ببندم کان جا سزد زبان الکن

یگانه ایم و بر آئین ایزدی من و تو

با تحاد فرایض با تفاق سنن

یگانگی نگرو یکزبان و یکدل باش

چنانکه میسزد از دوستان بسر و علن

می محبت صافی سزد نه درد آلود

که نیست کوثر و تسنیم را بسند ه ...

خیال تفرقه در جمع دوستان صمیم

حلال نیست چو در مسجد الحرام وثن

هماره تا ببهاران درین کهن گلزار
بود بخنده گل تازه‌را کشو ده دهن

زترکتا ز خزان در پناه بار خدای
شگفته باد گل‌دوستی درین دو چمن

که مرزوبوم هنرجاودان ومرغ سحر
دران بنغمه وزان دوربا نگ زاغ‌وزغن

دوشهر یارجوان بخت را بنا میزد
سریربرسرچرخ‌وزمهرومه گرزن

گرفته نام تو روی زمین ومانی تو
برآسمان ز فروغ ضمیر نور افگن

چنانکه گفت سخن گستر عراق کمال
شب زمانه بروز مرادت آبستن

بیادگارقدوم شریف استاد دانشمند حضرت خلیل خلیلی مشاور مطبوعاتی اعلیحضرت پادشاه افغانستان با نجمن ادبی ایران سروده و تقدیم خدمت داشت. چارم بهمن ۱۳۳۵
رئیس - انجمن ادبی ایران ودارای نشان اول فرهنگ
محمد علی ناصح

این قطعه از قطعاتی میباشد که جناب صادق سرمدشاعربزرگ ایران به این تقریب انشادنموده

چو بر درزد صدای در بگو شم آشنا آمد
چود رواشد نگه کردم که یارهم صدا آمد
چوروی بازاود یدم چو گل خندید وخندیدم
ببخت خویش بالیدم چه خوش سروقت ما آمد
دعا برحضرتش گفتم ثنابرمقدمش خواندم
که‌حسن بی‌زوال اوسزاوار ثنا آمد
چوبازآمد خلیل من دلالش شد دلیل من
که برجان علیل من طبیب خوش‌دوا آمد
اگرچه گشت‌مهمانم منش مهمان نمیدانم
من اورا میزبان دانم که خود صاحب سرا آمد
بیمن بزم فرهنگی بقانون هم آهنگی
بزن مطرب‌بیک رنگی‌که‌یار خوش‌نواآمد
درود سرمد ارزانی زایرانی بافغانی
که ایرانی وافغانی دودست‌یک صدا آمد

* * *

هنگامی باصادق‌سرمددرمنزل‌شان‌اتفاق ملاقات افتاد شاعر بزرگ ایرانی‌این‌غزل‌را انشادنمود

آمد آند وست که دردیده من جا دارد
شدم اورا به تماشا که تماشا دارد

پیشتر زانکه بظا هر نگرم صو رت او
خوانده بودم که چه درسیرت ومعنی دارد
خوانده بودم که بدنیای نوا زعهد کهن
تازه وکهنه به تفصیل خبرها دارد
خوانده بودم که خلیل است وچو گلزار خلیل
زاتش طبع هزاران گل بویا دارد
خوانده بودم که هم ازکعبه دل ها دریافت
سوز آن ناله که ساز نی ملا دارد
خوانده بودم که هم از جرگه شیران برخواند
نقش آن شیر که صد سلسه برپا دارد
خوانده بودم که مرا با سخنی چند نواخت
آنچه گویم به ثنای سخنش جا دارد
وان سخن حضرت گویا بفرستاد مرا
که هم اوخود بسخن منطق گویادارد
شکروصد شکرکه بازآمد ودریافتمش
که چه شیرین سخن وشیوه شیوا دارد
شاعر البته زیاد است که درنظم وسخن
قافیه سازد والفاظ بجا وا دارد
لیکن استاد هنرمند از این هردو به است
که با بداع سخن طبع توانا ـ دارد

این سخن هدیه باستاد خلیلی کردم
که کس از دوست نه جز دوست تمنادارد
جناب دوکتور نورانی وصال که ازخانواده های فضل وادب
ورئیس انجمن ادبی شیراز میبا شنداین شعررادر انجمن ادبی
شیراز قرائت کردند

ای مهین شاعرای خلیلی راد
خواندم اشعارآبدار ترا
نازم آن بحرطبع گوهرزای
کاورد درشاهوار ترا
سخن آری چنین زطبع بلند
این هنر بس بروزگار ترا
ای تناور درخت باغ ادب
جاودان باد برگ وبار ترا
مهریزدان نگاهبان باشد
از خزان طبع چون بهار ترا
چون توگرپروردبدامن خویش
خرما خطه ودیار ترا
چون سفرکردحضرت گویا
چشم من داشت انتظار ترا
حالیا آمدی زراه دراز
باد تاییدکردگار ترا

گرچه ما را رسیده ئی بشتاب

خرمن گل کنم نثار ترا

آمدی در دیار گوهریان

باد از این پس چنین گذار ترا

نه عجب از هجوم مشتریان

که بود پر گهر کنار ترا

آمدی در حریم سعدی ما

یار شد بخت کامگار ترا

بارگاه که از زیارت او

شد فزون عز وافتخار ترا

حافظا سر زخواب خوش بردار

کامد از راه دوستدار ترا

سینه پرجوش آمد از ره دور

مهمانی بزرگوار ترا

بس دریغ آیدم از آنکه مدام

نیست در شهر ما قرار ترا

لیک دانم همیشه با شیراز

هست پیوند استوار ترا

ای مهین اوستاد فضل وادب

دادم این قطعه یادگار ترا

گر حقیر است وذ ره وار و لی
بخشد ش طبع مهروا رتر ا
د کتور نورا نی وصا ل ۳۵/۱۱/۱۰

د کتورعلی محمد مژد ه که ا ز شعرا ی بنا م شیرا ز ند:
توا ی دا نشی شخص آ زا د مرد
که زی ملک دا را شد ی رهنورد
تن پا ك د رر نج ا ندا ختی
سوی پا ر س وا و ر نگ جم تا ختی
زسعد ی خدا وند فر هنگ ورا ی
شنید ی بسی نکته د لکشا ی
هما ن حا فظ آ ن آ سما نی سروش
سرو د ت بسی را ز د ر گو ش هوش
سخنها که نا محرما ن نشنو ند
بجز اهل معنی بد ا ن نگروند
توا زکشورآ شنا آ مد ی
برآ شنابا صفا آ مد ی
ز پیر هرا ت آ ن خدا وند حا ل
سنا ئی که وی را نبا شد هما ل

چه پیغام دادی بدان هردوشاه
که ما را نندانداران بزم راه
بر دوستان مهمان آمدی
چو جان بلکه بهترزجان آمدی
سزد گر بپای چنین مهمان
کند مژده خسته دل نقد جان
غروب چارشنبه ۱۳۳۵ شیراز
جناب دکتور قاسم رسا ملک الشعرای آستانه رضوی :
از باده پرشور سخن اهل ادب را
بنمود چو من سرخوش و سرمست خلیلی
از زلف عروسان سخن کرد گره باز
بر ما در اندوه و محن بست خلیلی
برخاست غبار غم دیرینه زدلها
در محفل احباب چو بنشست خلیلی
پرکرد زگل دامن اصحاب زگفتار
نرخ گل و سنبل همه بشکست خلیلی
ریزد همه ذوق و هنر و لطف و طراوت
از خامه استاد زبردست خلیلی
اول اسفند ماه ۱۳۳۵

شعر جناب آقای سید محمود فرخ مد ظله

زگوینده برگو بگو یا که بر من
از آن نامه بس لطف شایان نمودی
فرستادیم چامه از خلیلی
که چونان بگرمی نخواندم سرودی
بموزونی آن نیامد بگوشم
نه آوای چنگی نه گلبانگ رودی
بهر بار آن نامه را چون بخوانم
بران طبع عالی فرستم درودی
ولیکن بدانی که ای سرور من
چه رنجی تو بر رنجهایم فزودی
از این پیش فرخ بدانسان که دانی
گهی طبع با چامه آزمودی
از این چامه بر من در طبع بستی
در رشک و حسرت برویم کشودی
ز آزرم روی خلیلم در آزر
که می سوزم اما نه پیداست دودی
نیابم تسلی بخود هرچه گویم
چنان دان که هرگز تو شاعر نبودی
قلم قاصر و صفحه نا نبشته
چه می بایدت کرد عرض وجودی

به نثر اندرون عذر نیکو توانی
خلیل الله ای کاشکی می نبودی
که خوانم همی با ضمیر تکلم
خلیلی صرمت حبال العهودی

شعر جناب آقای دنیا طاهری

شهر مشهد را کنون رنگ و صفای دیگر است
چونکه اینک میزبان شاعر دانشور است
شاعر اندر قلب ار باب هنر دار دوطن
موطن او گرچه اندر باختر یا خاور است
آن چراغ معرفت کورهنمای خلق گشت
هر کجا پرتو بیفشاند مرا ورا کشور است
هر درخت سر بلندی کو فشاند شاخ و برگ
سایه از شاخ و برگ او بهر بوم و بر است
شاعر از خود مینماید عالمی را مستفیض
او چو خورشید است و تا بنده بهر بام ودر است
خاصه کین استاد چون همسایه و هم کیش ماست
ارتباط معنوی در بین ما محکمتر است
کشور افغان همیشه مهد دانش بوده است
سرزمینش مسکن مردان دانش پرور است
اینک این مهمان دانشمند استاد سخن
خود نماینده ز فضل و دانش آن کشور است

ا وستا د کشور ما مکتب علم ا ست و فضل

قد ر تو ا یرا ن بد ا ند چو نکه شا عر پرورا ست

کو د ک ما پند سعد ی را کند سر مشق خویش

شعر حا فظ چون جوا ن و پیر مارا ازبراست

گر چه شعر من به پیش آن پیا م صلح تو

همچو قطره د ر میا ن د جله پهنا ور ا ست

ا ی خلیلی گر کند (د نیا) به مد حت ا فتخا ر

ا ین د و بیت من کجا اندرخورآ ن سرورا ست

ای سخنور ذ ره آ ورد م به پیش آ فتا ب

چون یقین د ا رم که آ ن ا ستا د ذ ره پرورا ست

جنا ب محمد آ گا هی صاحب روز نامه آ گا هی :

تو ا نا هنر مند دا نشور ی

که با شد د ر ا ین شهر مهما ن ما

خوش آ مد به مهد سخن سنج طوس

خلیلی ا د یب سخند ا ن ما

گر فته ا ست جا د ر د ل د و ستا ن

چو با شد گرا می تر ا ز جا ن ما

صفا یا فت همچو ن گلستا ن شیخ

ز طبع ر و ا نش خرا سا ن ما



شاغلی خلیلی هنگام ایراد خطابه در تالار موزه ایران باستان

زگلزا رطبع روان بخش خویش

چه گلها که ریزد بدامان ما

ازآن روی آگاهی ازمقدمش

چو گلزار گردید ایران ما

رهی خواستارم که باشد همی

درخشنده آن مهر تابان ما

ازشعری که جناب آقای گلشن آزادی سروده اند شادی زدرآمدچوازدرآمد

استاد خلیل الله خلیلی

استاد خلیلی که ملک افغان

کم دیده ادیبی بدین جلیلی

یکتا دانشوری که شهره است

درکشور افغان به بیعدیلی

ومانند این اشعار چندین شعر دیگر که نقل آن مایه ملال خوانندگان گردد.

این همه اعزازی که ملت ایران در مورد بنده نموده اند بدان جهت است که من انتساب به سرزمینی دارم که با سرزمین ایران همسایه میباشد

ومردم آن بامردم ایران دو تاریخ مشابه دارند و باما همسایه وهم کیشند و دل های آنها را حبل المتین قرآن بهم پیوند نموده است وهم ازین جهت است که با توجه دولت کنونی موقف باستانی وفعلی کشور ما در انظار ملل جهان خاصه درنگاه دوستان روشن تر وعالی تر گردیده است .

در اسلام قلعه جمعی از دوستان وعده از سخنوران به استقبال ما آمده بودند نیمه شب بهرات رسیدیم ودر هوتل پارك اقامت نمودیم .

درکلوپ معارف وکلوپ ادبی ومدرسه فخرالمدارس ومدیریت مطبوعات انجمن ها برپا داشتند واز ما بامحبت تمام پذیرائی نمودند وبه ایراد اشعار دلپسند وخطابه های شیوا ما را مسرور گردانیدند .

ازآنجا که اعلیحضرت معظم همایونی ازطریقه ادب پروری واحیای مفاخر تاریخی اراده فرمودند که محل قبر سلطان حسین میرزا بایقرا معین گردد تا بنایی بران تعمیر شود .

ده روز کامل درین باره جستجو وکاوش نمودیم سرانجام ثابت گردید همان جای که دوسه سال پیش بنام قبر سلطان کشف شده بود وجناب دوست دانشمند فکری سلجوقی نظر داشتند آرامگاه سلطان همان است نقشه آرامگاه ونقشه مصلای ویران وتا ثرانگیز هرات

را به کابل آوردیم تا چنانچه اعلیحضرت همایونی اراده فرمودند ارامگاه سلطان آباد وویرانه های مصلی ازدستبرد حوادث محفوظ ماند .

وچنانچه مسجد جامع هفتصد ساله غوری ها در اثر توجه دولت سر ازنو درکمال نفاست احیا شده و درشرف اتمام است مصلی و مزار جامی ودیگر متروکات جهانارزهرات آباد شود.

بهار دلکش و زیبای هرات وآمدن سیلاب های مدهش وباران های متوالی دوماه مرا متوقف گردانید بهانه بدست افتاد که ازدوستان هرات درست دیدار کنم وآن شهرباستانی را نیکو زیارت نمایم بشکریاران وشکوه باران زبان گشایم .

سال مرغا بیست امسال ای منجم هوشدار
می‌نوشتی مرغ مرغا بی پس ارکنکاش کاش
آفتاب امسال زیرا بر پنهان کرده رخ
تا نگردد رازاو درچشم هرخفاش فاش
ابر چون خیل عقاب گرسنه بربسته صف
ماچوگنجشکان نهاده پیش این قلاش لاش
بهر سد راه مارا بس بود رود فراه
بی جهت با ما نماید کینه وپرخاش خاش

هر کجا نقش خوش وخندان کشد ابربهار
ازچه روپرچین کند سوی من این نقاش قاش
برپل مالان شوم نالان که پامال غم است
تا بود دربند این امواج دهشتپاش پاش
حکم ازسلطان دل آمد کزین وادی برو
حکم ازسلطان حسین آمد که ای نباش باش
چون بود مینا تهی ازمی درایام بهار
هرشب ازافیون خورم باآن بت بدماش‌ماش
اغلب شامگاهان درگازرگاه به جستجوی اختر وماه می پرداختم وباخلوتیان خواجه به مناجات انبازمی شدم نوروزورمضان پی هم آمدند شب بانوای دلکش قرآن می خفتم وبامداد بانالهٔ مرغ سحر برمی خاستم.
اندك اندك روی روز بازشدن گرفت آقای ماهیار یاری‌نمود وباهمت مردانه بندلامان راکشاد.
باخود گفتم: -بوی گل وباد سحری برسرراهند
گرمی روی ازخود به ازین قافله نیست
دوستان هراتی‌تاشیدایی مشایعت‌کردند برراه بادغیس ومرو الرود جانب‌جوزجانان‌شدم نظارهٔ‌ابرهای‌آشفته کهسار رنگین وجنگل پوش لامان- خنده کبک‌وگریهٔ‌ابشار، گلهای بوقلمون

دشتهای باد غیس افسانه رودکی و امیر نصر سامانی را در حافظه من زنده میکرد تا نظرکار می نمود .

سبزه بر روی سبزه می غلطید
باد زلف بنفشه می تابید
آسمان از نشاط ما می خندید
آبشاران ترانه می گفتند
بادها خوش فسانه می گفتند .

راه میمنه را نیکو درست کرده بودند از مرغاب تاشهر میمنه آرام آمدیم موتر ما ازمیان مرغزارهای دلکش وچمنستان خرم وخوش عبور میکرد می پنداشتیم ازمرغاب تاجوزجانان دیوان شعریست که با خامه بهزاد رنگ آمیزی شده وترصیع گردیده این بیت های فرخی را زمزمه می کردم

نوبهار بلخ را در چشم من حشمت نماند
تابهار گوزگانان پیش من بگشود بار
باغ وراغ وکوه ودشت گوزگانان سربسر
حله دوروی را ماند زبس نقش ونگار
ازدرون رشته تا کهپایه ها کژروان
سبزه ازسبزه نبرد لاله زاراز لاله زار
ازفراوان گل که برشاخ درختان بشگفید
راست پنداری درختان گوهر آوردند بار

بامد ادن بوی فردوس برین آید همی
از درباغ ودرراغ وزکوه وجو یبار
بناغلی غلام حیدرخان حاکم اعلای میمنه، قوما ندان عسکری
وآقای شیدا وواعظ وامیددرراه باستقبال ما آمده بودند سه
شب درمیمنه مارا نگهداشتند دوستان قدیم بر سم ما لوف
بدیدار خویش مارا مشغوف گردانیدند .
انجمن های ادبی بپا داشتند مکتب میمنه و مکتب المار
را دیدم درمیان شاگردان جنبشی وشوری ودردی دیده میشد
بسیاربیدار و زنده بنظر آمدند .
شهرجدید را برروی خرابه های گذشته نوطرح کرده ومردم
به شوق فراوان کارمیکردند میدان طیاره را نیز مردم بعهده
خود گرفته و جمعیتی در ان مشغول کاربودند .
هنگامی که ازمرغاب به میمنه می آمدم خرابه های شهر
بزرگی بنام شهرکافر درکنار سرك نظر مرا بخود جلب نموده
بود روزی با حاکم اعلی مفصل آنرا دیدیم ازمهرها وشیشه ها
وسمچها معلوم می شد این شهرهم پیش ازاسلام وهم بعد
ازاسلام تا آمدن چنگیز آباد بوده .
پس ازاقامت سه شب در میمنه عازم مزارشریف
گردیدم . شبی در اندخوی و شبی هم در

آقچه توقف نمودیم حاکم و دوستان اندخوی ما را با گرمی فراوان پذیرائی نمودند - دراندخوی یک مکتب نسوان تازه تاسیس شده و مردم ازان خوشنودی میکردند . درآقچه مهمان سردار عزیزجان حاکم آنجابودیم که ازجوانان پارسای کشور ند

در مزارشریف درگذراستالفی ها درمنزل آقای محمد عثمان خان رحل اقامت افگندیم ونسبت به اصرار دوستان از هوتل صرف نظر نمودیم بمزار حضرت شاه اولیاء کرم الله وجهه شرفیاب شدیم پس از بیست وهشت سال دوستان مزار خود را دیدیم جوانان پیر گشته وپیران اکثر بکاروان عدم پیوسته بودند

یک روز در بلخ رفتیم وسه روز درمزار در جمعیت دوستان والطاف فراوان ایشان سپری گردید بتوجه رئیس معارف و رئیس مدرسه اسدیه وآقای نشاط مدیر مطبوعات وخواهش دانش آموزان یکی دو مکتب ومدرسه اسدیه ودایره مطبوعات را دیدیم شاگردان مدرسه اسدیه که حقیقتاً مردم معنوی میباشند بااشعار وخطابه های خویش بنده را سرفراز نمودند از هرات تا مزار انچه مایه امیدواریست توجه موثر وزارت معارف وعشق مفرط مردم درباره معارف میباشد که باید وزیر جوان معارف دکتور پوپل را تهنیت گفت.

اسمان دراین سه روز گاهی می خندیدو گاهی میگریست

هنوز دشتها باتش گل سرخ روشن بو درمه‌های گوسپند
برفرش دیباو بساط مخمل گلگون مشغول چرابودند شبی نوای
شبانان درد امن شادیان شنیده شد یاداز سوز نی، مولانا
میداد از رفتار باز ماندیم وبان سازسوز ان گوش
نهادیم گویی حدیث عشق ها خون میکرد داستان ها از
درد مجنون میگفت دمسازی‌ها میکرد ومشتاقی‌هامی نمود زهر
بکارمی برد وتریاق می آورد.
ازنظاره شب و صحرای بلخ ودامن البرز بیاد آن قطعه
ده بیتی منو چهری بلخی افتادم که در مطلع آن گفته بود
چوازلف شب باز شد تابها
فرو مرد قند یل محرابها
این چند بیت ناقص را د رهمان شب به اقتفای قطعه استاد
بزرگوار درمغان منظوم گردانیدم
خوشا کوه البرز آن آبها
خوش آن پیچها وخوش آن تابها
زسنگی به سنگی سرازیر شد
چو پیلان لغزانده سیلابها
چکد آب ازسرخ گل بامداد
چواز جام یاقوت سیماب ها

بنفشه نشسته لب جویبار

که بکشاید از زلف خود تابها

غنوده سرسبزه نرگس بناز

چو دوشیزگان در شکرخوابها

شکنهای امواج برآب بگیر

چو بر چرخ ، رقصنده مهتابها

چو سیمینه گویست گوئی شهاب

که خطها کشد گاه پرتابها

مگر مطرب باغ شد عندلیب

که از برگ گل کرده مضرابها

بدیهه سراید بلا فاصله

کند نظم او تا دو اسبابها

دلم سوخت بر لاله داغدار

ز یک جام خورده چه خونابها

نسیم آنچنان می وزد معتدل

که چینی نیفتد بتالابها

نوای نشاط آید از بوی گل

شمیم گل آید ز مضرابها

(در باغ را باغبان باز کن)

که بر روی ما بسته شد با بها

خوشا نوجوانی و ایجاز او

که پیری بسی دارد اطناب ها

کجا سبز گردد شکسته درخت

بپو شد به تن گرچه لبلابها

زیک در نیاید صدای قبول

در این سلب هانیست ایجاب ها

ندارد ثباتی بنای امل

نهادیم بر آب تهداب ها

زهر ماه نومی نهد روزگار

پی صید ما کهنه قلاب ها

من و آسمان تا ببینم که باز

چه ریزد از این چرخ ودولابها

ره آورد من غیر خاشاك نیست

گهرها شده گم به گردابها

در پایان این داستان مراتب شکران خویش را بهمه دوستان خاصه بجناب آقای شایسته سفیر کبیر دولت ایران تقدیم میدارم که در ضمن مساعی برای تشئید روابط دوستانه کشور ما و ایران در سهولت مسافرت بنده سعی فراوان نموده اند.

حکیما ن و بز ر گا ن گفتند ا ند .
پا د شاهان را در ا صطنا ع و بر گز ید ن و بر کشید ن
ا فرا د مستعد نظر صا یب و تو جهی د قیق می با ید
ا نتخا ب استا د خلیلی بر ا ی مشور ه در ا مور فر هنگی
د ربا ر پا د شا هی دلیل کما ل اد ب دوستی و ر و شن
بینی و مر د م شنا سی شهر یا ر جوا نبخت دا نشمند
ا علیحضرت ا لمتو کل علی ا لله محمد ظا هر شا ه
پا د شا ه کشور با ستا نی ا فغا نستا ن خلد ا لله ملکه و
سلطا نه میبا شد و بحق میتوا ن گفت .

برومند آ ن با د هما یون د ر خت
که د ر سا یه ا ش می توا ن برد ر خت

مجله یغما به سپا سگز ا ر ی ا ینگو نه توجها ت شاهانه
تصویر مبا رک پا د شا ه ا سلا م پنا ه ا فغا نستا نرا
بعنوا ن بهتر ین عید ی بمسلما نا ن جها ن و به ا د بای
د ورونز د یک بهد یت میفر ستد

مجله یغما شما ره ۱۲ ـ ا سفند ما ه ۱۳۳۵

قسمتی از خط به جناب فروزانفر

نقل از اطلاعات و اخبار فرهنگی شماره ۱۷ اول اسفند ماه ۱۳۳۵ و روزنامه کیهان بهمن ۱۳۳۵ برای بنده نهایت توفیق وسعادت است که برای تجلیل از استاد بزرگ سخن مملکت دوست وهمسایه و هم کیش ما افغانستان این وظیفه به بنده محول شده است در انجمن های که در ایران بپا شده بود جز استادی در ادبیات چیز از ایشان ندیدم قصاید وقطعات ایشان یاد حافظ وسعدی را در من زنده کرد وسعت محفوظات شان در زبان فارسی انسان را بیاد اصمعی ومرحوم ادیب پیشاوری می اندازد. بحق می توان گفت ایشان یکی از مفاخر ادبیات بشمار میرود .-

